

جایزه ادبی و تاریخی  
بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

## یوشیفوسا سکی



جمعه، ۲۴ خرداد ۱۳۹۸

باغ موقوفات دکتر محمود افشار یزدی - کانون زبان پارسی



## شورای تولیت

### متولیان مقامی

رئیس مجلس - رئیس دیوان عالی کشور - وزیر فرهنگ (وزیر آموزش و پرورش)  
وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی) - رئیس دانشگاه تهران (یا معاونان اول  
هر یک از این پنج مقام) (طبق ماده ۲ و قفنامه)

### متولیان منصوص

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس شورا) - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی (جانشین: دکتر محمداسلامی - بازرس) -  
سید محمود دعایی - دکتر علی محمد میر (جانشین: دکتر احمد میر) - ساسان دکتر افشار - آرش افشار (بازرس)

## موسسه فرهنگی هنری دکتر محمود افشار

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس هیأت مدیره) - دکتر محمد افشین وفايي (مدیر عامل) - آرش افشار (بازرس)

## هیأت گزینش کتاب و جوایز

دکتر سید مصطفی محقق داماد - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی - دکتر ژاله آموزگار -  
دکتر جلال خالقی مطلق - دکتر حسن انوری - دکتر فتح الله مجتبابی - دکتر محمود امیدسالار -  
کاوه بیات - دکتر محمد افشین وفايي (مدیر انتشارات)

### درگذشتگان

دکتر مهدی آذر - حبیب الله آموزگار - دکتر جمشید آموزگار - ایرج افشار، سرپرست عالی و بازرس (منصوب واقف، از  
۱۳۶۳-۱۳۸۹) - مهربانو دکتر افشار - مهندس نادر افشار - بهروز افشار یزدی - دکتر سید جعفر شهیدی، رئیس هیأت  
مدیره (از ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۳) - دکتر جواد شیخ الاسلامی - اللهیار صالح - دکتر منوچهر مرتضوی - دکتر اصغر مهدوی  
- دکتر یحیی مهدوی - دکتر محمدعلی هدایتی

با سپاس از کسانی که در تهیه این کتابچه صمیمانه همکاری کردند؛ به ویژه دفتر پژوهش های نسخه شناسی برای تهیه، تنظیم و تدوین مطالب، آقای محسن طالبی آبکناری برای صفحه آرایی، و آقای دکتر مهدی فیروزیان برای یاری های بی دریغش.

محمد افشین وفايي

## مقررات مربوط به جایزه‌های ادبی و تاریخی

### ماده ۳۴ و قفنامه اول

چنانچه درآمد موقوفات به مقدار قابل‌افزایش یابد واقف یا شورای تولیت می‌تواند علاوه بر تألیف و ترجمه و چاپ کتب، مبلغی از آن را تخصیص به جوایز برای تشویق دانشمندان، دانش‌پژوهان، نویسندگان و شاعران بدهند، بالاخص برای بهترین نویسندگان و شاعران در مجله آینده. بنابر این باید شعرا و نویسندگان را به سرودن اشعار و تصنیف قطعات نظم و نثر وطنی و ملی و اجتماعی، طرح اقتراحات و مسابقه‌ها و دادن جوایز از درآمد موقوفات تشویق و ترغیب نمود. تشخیص این امور در زمان حیات با واقف است که با مشورت دوستان مطلع خود انجام می‌دهد، سپس با هیأت شش نفره است که دو سوم از متولیان و یک سوم از هیأت‌مدیره شرکت مطبوعاتی آینده یا هر کس را که آنها و اینها به جایشان معین کنند، مرگب خواهد بود.

### ماده ۵ و قفنامه پنجم

به سبب انحلال شرکت مطبوعاتی آینده آنچه در مورد تشخیص امور مربوطه بدان جوایز طبق ماده ۳۴ و قفنامه اول مورخ دی ماه ۱۳۳۷ به عهده آن شرکت محول بوده از میان رفته و انجام آن امور منحصرأ به عهده واقف و سپس شورای تولیت است که می‌تواند از اهل بصیرت یاری بخواهند.

### یادداشت واقف

جوایزی که در این موقوفات تعیین شده نیز مانند سایر امور آن پیرامون هدف آن است، تکمیل وحدت ملی به وسیله زبان فارسی یعنی کتب و رسالات و مقالات و اشعاری که در پیرامون این هدف نوشته شود، خواه به زبان فارسی، خواه به زبان‌های دیگر، خواه به وسیله ایرانیان یا ملل دیگر، خواه در خود ایران، خواه در خارج می‌تواند نامزد دریافت جایزه گردد. برای این کار آیین‌نامه‌ای باید تهیه شود، اجمالاً اصول آن را یادداشت می‌کنم.

دکتر محمود افشار

گراس، ۷۸/۸/۴ [۱۹]

## جایزه‌های داده‌شده و تاریخ اعطای آنها

دانشمند هندی، استاد دانشگاه علی‌گره	نذیر احمد	۱۳۶۸/۹/۲۸ (۱)
دانشمند ایرانی، استاد دانشگاه فردوسی (مشهد)	غلامحسین یوسفی	۱۳۶۹/۹/۲۸ (۲)
دانشمند مصری، متخصص ادبیات فارسی، استاد دانشگاه عین شمس (قاهره)	امین عبدالمجید بدوی	۱۳۶۹/۷/۳۱ (۳)
دانشمند ایرانی، از مؤسسه لغتنامه دهخدا	سید محمد دبیرسیاقی	۱۳۷۱/۹/۲۸ (۴)
دانشمند پاکستانی، استاد دانشگاه پنجاب (لاهور)	ظهورالدین احمد	۱۳۷۱/۹/۲۸ (۵)
دانشمند چینی، استاد و رئیس بخش فارسی دانشگاه پکن	جان هون‌نین	۱۳۷۷/۲/۱۲ (۶)
دانشمند تاجیکستانی، استاد و متخصص ادبیات فارسی (دوشنبه)	کمال‌الدین عینی	۱۳۷۷/۱۲/۲۲ (۷)
دانشمند ایرانی، استاد دانشگاه تهران	منوچهر ستوده	۱۳۷۹/۱۲/۱۱ (۸)
دانشمند انگلیسی، استاد دانشگاه منچستر	کلیفورد ادموند باسورث	۱۳۸۰/۷/۱۴ (۹)
دانشمند ایرانی، استاد دانشگاه تهران	عبدالحسین زرین‌کوب	۱۳۸۲/۶/۲۴ (۱۰)
سخنسرای نامور ایرانی	فریدون مشیری	۱۳۸۲/۶/۲۴ (۱۱)
دانشمند ژاپنی، استاد ممتاز دانشگاه مطالعات خارجی توکیو	تسونوگورو یاناگی	۱۳۸۲/۹/۱ (۱۲)
دانشمند آمریکائی، استاد زبان فارسی دانشگاه هاروارد	ریچارد نلسون فرای	۱۳۸۳/۴/۲ (۱۳)
دانشمند هلندی، استاد زبان فارسی دانشگاه لیدن	هانس دوبروین	۱۳۸۵/۳/۱۰ (۱۴)
دانشمند افغانستانی، پژوهشگر و مصحح متون عرفانی	نجیب مایل‌هروی	۱۳۸۵/۹/۲۸ (۱۵)
دانشمند فرانسوی، استاد دانشگاه پاریس	شارل هانزی دوفوشه‌کور	۱۳۸۶/۳/۳۰ (۱۶)
دانشمند ایرانی، استاد دانشگاه تهران	بدرالزمان قریب	۱۳۸۷/۱۰/۸ (۱۷)
دانشمند اتریشی، استاد دانشگاه‌های آلمان و اتریش	برت گ. فراگنر	۱۳۸۹/۳/۲۰ (۱۸)
دانشمند ایرانی، کتابشناس و فهرست‌نگار برجسته	احمد منزوی	۱۳۹۰/۲/۲۲ (۱۹)
دانشمند ایتالیائی، استاد دانشگاه رم	آنجلو میکله پیه‌مونتسه	۱۳۹۰/۹/۱۲ (۲۰)
دانشمند ایرانی	احمد اقتداری	۱۳۹۲/۹/۲۸ (۲۱)
دانشمند ایرانی	محمدعلی موحد	۱۳۹۳/۹/۲۸ (۲۲)
سخنسرای نامور ایرانی	امیرهوشنگ ابتهاج (سایه)	۱۳۹۵/۷/۱۰ (۲۳)
دانشمند فرانسوی، استاد دانشگاه پاریس	ژیلبر لازار	۱۳۹۶/۴/۱۳ (۲۴)
دانشمند ایرانی، استاد دانشگاه تهران	علی اشرف صادقی	۱۳۹۷/۳/۲۹ (۲۵)
دانشمند ژاپنی، استاد دانشگاه توکائی	یوشیفوسا سکی	۱۳۹۸/۳/۲۴ (۲۶)

طراحی چهره: معراج ثریقی (۱۳۹۷)



*Yushifusa Seki*

یوشیفوسا سکی



اهداده به دانشمند ایرانشناس ژاپنی، یوشیفوسا سکی

قالیچه ابریشمی، به ابعاد ۲۲۰×۴۳ سانتی متر، یا ۱۳۰۰×۲۰۰۰ گره؛  
و با استفاده از ۹۵ درصد مواد طبیعی از منطقه تودشک و جوشقان، طراحی و بافت در نائین، کارگاه داوود زمانی نائینی





به نام پروردگار

### ایران شناس دانشمند آقایی و شیوناسک

چون شما از زبانی که وارد رشته خواندنی‌های دانشکده تکمیلی زاین شده‌اید آنگاه سابقه بیش از نیم قرن مطالعات و تحقیقات در زمینه تاریخ و فرهنگ و هنر ایرانی را دارید چون شما با اشتغال در کتابخانه شرشاسی کوکبوسال با اوقات خود را صرف فرست نویسی کتاب های فارسی چاپی و خطی و نیز راهنمایی و مشاوره و راهنمایی ایرانی و ژاپنی درباره تاریخ و فرهنگ و هنر ایران کرده‌اید

چون شما در جایگاه استاد دانشکده سال های درازی از عمر خود را به تدریس زبان فارسی در دانشکده های تکمیلی و کلی توان اختصاص داده‌اید چون شما با فراگیری رشته موسیقی در اسکله هنرهای زیبای دانشکده تهران به تصحیح و شرح باب های ثانی و ثالث مقاصد الاکان عبدالقادر مراغی اهتمام ورزیده‌اید از آنجا که شما با سفرهای متعدد به ایران از راه اتمیه و ارسال منابع چاپ شده فارسی به کتابخانه شرشاسی کوکبو در معرفی آثار زبان فارسی در ژاکه خود کوشیده‌اید از آنجا که شما بررسی مرقات و نضای هنری مخصوص در کتابخانه های ایران و ترکیه را و چند بهست خود قرار داده‌اید و حاصل مطالعات دقیق شما نویسی ممتازی پیش روی محققان جوان برگذاشته است

و از آنجا که شما با برگزاری کلاس های آموزشی و هنرانی های علمی در ایران به نشر و انتقال دانش خود در زمینه هنر و معارف ایرانی پرداخته‌اید و چون شما در حوزه شناخت کافه نغ خطی نفیس مرقات خوشنویسی، نقاشی و موسیقی ایرانی تحقیقات اصیل و بنیاده زیادی کرده‌اید که حاصل آن مقالات متعدد به زبان های ژاپنی و فارسی است

برای ما باین سرت و تقار است که بیست و ششمین جایزه ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار را که کالیچو ای ایشی اثر بنرندان یابینی و مزین به نام شماست و پانزدهمی را که بر آن چهره واقف و نشان موقوفات نقش بسته به شما تقدیم کنیم.

رئیس هیئت تحریر  
دکتر سید مصطفی مصطفی‌الامان



## فهرست مطالب

۱۳	.....سالشمار زندگانی
۱۵	.....گزیده آثار یوشیفوسا سکی (دربارهٔ متون قدیمی و نسخه‌های خطی ایران)
۱۹	.....شرح زندگانی من: یوشیفوسا سکی
	.....مقالات و یادداشت‌ها (به ترتیب الفبایی نویسندگان)
	.....سه یادداشت (ایرج افشار)
۳۷	.....- «سکی»، مذهب ژاپنی
۳۸	.....- ژاپنی و تذهیب و تشعیر
۳۹	.....- دیداری دیگر با یوشیفوسا سکی - قضیهٔ نعل در شمسه
۴۱	.....یادگارهای ملموس: محمدحسین اسلام‌پناه (کرمان)
۴۵	.....ایرانشناس قلندر ژاپونی: ایرج پارسی‌نژاد
۴۷	.....بازیابی «مُرَقَّع بهزاد»؟: فرانسیس ریشار (فرانسه) (ترجمهٔ سحر وفاپی تاج‌خاتونی)
۵۱	.....با درود بی‌حد و قیاس: هاشم رجب‌زاده (ژاپن)
۶۱	.....یاد دوست قدیم پنجاه‌ساله‌ام: داریوش طلایی
۶۳	.....طرز تحقیق آقای سکی: میناکو میزونو (ژاپن)
۶۵	.....مردی آشنا با ظرایف و دقایق موسیقی ایرانی: بهنام وادانی
	<b>پیوست</b>
۶۷	.....دره‌التاج شیرازی و شرح شرفیه (دکتر مهدی برکشلی و یوشیفوسا سکی)
۷۳	.....چند عکس از استاد سکی و نمونه‌هایی از آثار هنری او

Ferancis Richard (Farance): Retrouver le «muraqqa' de Behzād»? ..... 91

Minako Mizuno (Japan)..... 92



## سالشمار زندگانی

- تولد. ۲۱/۱۱/۱۹۴۸ (۳۰ آبان ۲۷)
- ۱۳۴۶/۱۹۶۷ (فروردین) ورود به دانشگاه توکائی (واقع در استان کاناگاواای ژاپن) در رشته خاورشناسی
- ۱۳۴۹/۱۹۷۰ (آذر) ورود به دانشگاه شیراز.
- ۱۳۴۹ (بهمن) ورود به بخش دانشجویان خارجی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.
- ۱۳۵۰ (بهمن) ورود به دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران (در رشته موسیقی).
- ۱۳۵۷ اخذ درجه لیسانس رشته موسیقی ایرانی از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران (عنوان رساله تحصیلی: تصحیح و شرح باب ثانی نسخه مقاصدالاحان عبدالقادر مراغی، زیر نظر دکتر مهدی برکشلی).
- ۱۳۵۷ استخدام در انستیتوی موسیقی شناسی (وابسته به فرهنگستان ادب و هنر؛ رئیس: دکتر پرویز ناتل خانلری؛ مدیر انستیتو: دکتر مهدی برکشلی).
- ۱۳۵۹ تدریس زبان فارسی و موسیقی در مدرسه ژاپنی‌ها (وابسته به سفارت ژاپن در تهران)
- ۱۳۶۱ برگشت به ژاپن.
- ۱۳۶۱ اشتغال در کتابخانه شرقشناسی توکیو (فهرست‌نویسی کتاب‌های فارسی چاپی و خطی و نیز راهنمایی و مشاوره دانشجویان ایرانی و ژاپنی درباره تاریخ و فرهنگ و هنر ایران)
- ۱۹۸۴ تا ۲۰۱۶ تدریس زبان فارسی در دانشگاه توکائی.
- ۱۳۶۵ (سه ماه تابستان) آمدن به ایران برای تهیه و ارسال منابع چاپ‌شده فارسی به کتابخانه شرقشناسی توکیو.
- ۱۳۶۷ (بهمن و اسفند) آمدن به ایران برای تهیه و ارسال منابع چاپ‌شده فارسی به کتابخانه شرقشناسی توکیو.
- ۱۹۹۴ تا ۲۰۱۳ تدریس زبان فارسی در دانشگاه کی‌ئو.
- ۱۹۹۸ شرکت در طرح مشترک ژاپن و ترکیه برای تحقیق و بررسی چهار مرقع قدیم، به نام «سرای مرقع» (محفوظ در خزینه اوقاف طویقاپوسرای استانبول؛ زیر نظر پروفیسور میناکو میزونو).

- ۱۳۷۷ (اسفند) آمدن به ایران برای مطالعه و بررسی مرقعات و نسخه‌های هنری محفوظ در کتابخانه‌های ایران.
- ۱۳۷۸ (اسفند) آمدن به ایران برای مطالعه و بررسی مرقعات و نسخه‌های هنری محفوظ در کتابخانه‌های ایران.
- ۱۳۸۵ (اسفند) آمدن به ایران به دعوت فرهنگستان هنر جهت شرکت و سخنرانی در کنفرانس روابط فرهنگی ایران و ژاپن.
- ۱۳۸۸ (اسفند) آمدن به ایران جهت تحقیق و بررسی مرقعات و نسخه‌های هنری کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- ۱۳۹۰ (بهمن و اسفند) آمدن به ایران به دعوت کتابخانه مجلس شورای اسلامی برای مطالعه و تحقیق مرقعات و نسخه‌های هنری.
- ۱۳۹۱ (بهمن و اسفند) آمدن به ایران به دعوت کتابخانه مجلس شورای اسلامی برای مطالعه و تحقیق مرقعات و نسخه‌های هنری.
- ۱۳۹۲ (بهمن و اسفند) آمدن به ایران جهت تحقیق و بررسی مرقعات و نسخه‌های هنری کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- ۱۳۹۳ (بهمن و اسفند) آمدن به ایران به دعوت «دانشگاه هنر اصفهان» و «دفتر پژوهش‌های نسخه‌شناسی» جهت برگزاری دوره آموزش ساخت کاغذ ابری به شیوه سنتی ایران.
- ۱۳۹۴ (بهمن و اسفند) آمدن به ایران جهت تحقیق و بررسی مرقعات و نسخه‌های هنری کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- ۱۳۹۵ (بهمن و اسفند) آمدن به ایران به دعوت «دفتر پژوهش‌های نسخه‌شناسی» جهت تحقیق و بررسی مرقعات و نسخه‌های هنری کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- ۱۳۹۷-۱۳۹۸ (یکسال) آمدن به ایران به دعوت «کتابخانه دانشگاه تهران» و «دفتر پژوهش‌های نسخه‌شناسی» جهت تحقیق و بررسی مرقعات کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. ارائه سخنرانی و برگزاری کارگاه آموزشی با عنوان «آشنایی اجمالی با انواع کاغذهای دست‌ساز ژاپن و طریقه ساخت آنها»، توسط کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران و دفتر پژوهش‌های نسخه‌شناسی، در چهارچوب «سلسله نشست‌های پژوهشی به یاد ایرج افشار».
- ۱۳۹۸ (۲۴ خرداد) دریافت بیست‌وششمین جایزه ادبی و تاریخی بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.



## گزیده آثار یوشیفوسا سکی

(درباره متون قدیمی و نسخه‌های خطی ایران)

### کتاب

الف. به ژاپنی

۱۹۹۷ گلستان خیال (به انضمام شرح اصطلاحات کتابسازی در ایران - از مترجم). تهران: سازمان میراث فرهنگی.

ب. به ژاپنی و انگلیسی و ترکی

۲۰۲۰ نسخه‌برگردان مرقعات سلطان یعقوب. ترکیه با همکاری وزارت فرهنگ ژاپن (زیر چاپ).

ج. به فارسی

۱۳۹۸ آموزش ابری سازی. تهران: ضمیمه مجله پژوهش‌های نسخه‌شناسی، با همکاری انتشارات کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. ۴۸ص.

۱۳۹۸ مجموعه مقالات یوشیفوسا سکی: در قلمرو نسخه‌پردازی و کتاب‌آرایی ایرانی (با تحریر و ویرایش جدید). به کوشش نادر مطلبی کاشانی. تهران: انتشارات دفتر پژوهش‌های نسخه‌شناسی.

جلد ۱: جستارهایی در باره دو مرقع سلطان یعقوب: یادگاری از عصر قراقویونلوها و آق‌قویونلوها (محفوظ در موزه طوپقاپوسرای استانبول، به شماره‌های ۲۱۵۳خ و ۲۱۶۰خ).

۱۳۹۹ جلد ۲: جستارهایی دیگر درباره نسخه‌پردازی و کتاب‌آرایی ایرانی.

۱۴۰۰ جلد ۳: بررسی فنی و محتوایی مرقعات کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

## مقالات

مقالات تألیف شده به زبان ژاپنی (چاپ شده در ژاپن)

- ۱۹۷۷ درباره مقاصد الالحان عبدالقادر مراغی. در: مجله بررسی موسیقی شرق (توکيو). ش ۴۱-۴۲: ۱۵۰-۱۶۰.
- ۱۹۸۳ درباره موسیقی سنتی ایران. در: مجله مؤسسه تحقیقاتی زبان و فرهنگ آسیا و آفریقا. ش ۴۷: ۱۳-۱۶.
- ۱۹۸۳ درباره قطب‌الدين شیرازی. در: مجله جهان اسلام (توکيو). ش ۲۱: ۲۲-۳۸.
- ۱۹۹۰ نسخه‌سازی در ایران (۱ و ۲). در: مجله کتابخانه دانشگاه زبان‌های خارجی توکیو. ش ۹۹-۱۰۱: ۷-۴ و ۷-۱۰.
- ۱۹۹۰ چاپ کتاب در ایران. در: مجله دو هو (کیوتو). ش ۱۴۳: ۴-۷؛ ۱۴۴: ۷-۱۰.

مقالات تألیف شده به زبان فارسی (چاپ شده در ایران)

- ۱۳۵۹ دره‌التاج شیرازی و شرح شرفیه. با همکاری مهدی برکشلی. در: آینده. س ۶، ش ۵-۶: ۳۴۰-۳۴۴.
- ۱۳۶۶ شرح متن باب ثالث مقاصد الالحان. در: فرهنگ ایران زمین. ج ۲۷: ۹-۵۵.
- ۱۳۸۲ دیباجه قطب‌الدين محمد قصه‌خوان بر مرقع شاه طهماسب. در: نامه بهارستان. ش ۶: ۳۰۹-۳۱۶.
- ۱۳۸۳ گزارشی از صحافی دو مرقع سلطان یعقوب (محفوظ در موزه طوپقاپوسرای استانبول، ش ۱۵۳خ-۲۱۶۰خ). در: نامه بهارستان. ش ۹: ۳۷-۴۴.
- ۱۳۸۵ آثار خوشنویسی در دو مرقع سلطان یعقوب: یادگاری از عصر قراقویونلوها و آق‌قویونلوها (محفوظ در موزه طوپقاپوسرای استانبول). در: نامه بهارستان. ش ۱۱-۱۲: ۷۵-۱۷۲.
- ۱۳۸۷ فن زرافشانی در دو مرقع سلطان یعقوب (محفوظ در موزه طوپقاپوسرای استانبول). نامه بهارستان. ش ۱۳-۱۴: ۷۷-۸۴.
- ۱۳۸۸ مجموعه ترجیعات سرکاری: یادگاری از عصر قراقویونلوها. در: نامه بهارستان. ش ۱۵: ۱۳۷-۱۷۶.
- ۱۳۸۹ شیخ محمود هروی. در: نامه بهارستان. ش ۱۶: ۴۵-۶۰.
- ۱۳۹۰ یادداشت‌های آثار خوشنویسی و نقاشی دو مرقع سلطان یعقوب: یادگاری از عصر قراقویونلوها و آق‌قویونلوها (محفوظ در موزه طوپقاپوسرای استانبول). در: نامه بهارستان. ش ۱۷: ۳۱-۵۶.
- ۱۳۹۱ دیباجه محمد قصه‌خوان بر مرقع شاه طهماسب (به خط شاه محمود نیشابوری، نسخه کتابخانه ملک، کتابت ۹۶۴ق). در: نامه بهارستان. ش ۱۸-۱۹: ۴۱-۵۶.
- ۱۳۹۱ گزارشی از شیوه ساخت و ترسیم جداول دوازده مرقع کتابخانه مجلس شورای اسلامی (همراه با بررسی مرقع میرعلی هروی). در: نامه بهارستان. ش ۱۸-۱۹: ۱۲۷-۱۵۶.
- ۱۳۹۵ قاعده جدول‌سازی بر اساس دو مرقع سلطان یعقوب (محفوظ در موزه طوپقاپو سرای استانبول). در: پژوهش‌های نسخه‌شناسی. ش ۱: ۶۱-۱۲۰.



- ۱۳۹۵ چند نکته درباره کاغذ ابری ایرانی. در: جشن نامه استاد سید احمد اشکوری. به کوشش رسول جعفریان. تهران: نشر علم، با همکاری نشر موزخ و خانه کتاب. ۵۹۱-۵۹۴.
- ۱۳۹۷ سرگذشت یک مجموعه: مجموعه اشعار به خط علی‌رضاء کاتب (محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۴۷۵۰). در: پژوهش‌های نسخه‌شناسی. ش ۷۱-۱۰۸.
- ۱۳۹۸ مرقع قاجاری مرآت‌الممالک (محفوظ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۱۱۷۱۸). در: پژوهش‌های نسخه‌شناسی. دفتر سوم (در دست آماده‌سازی فنی)
- ۱۳۹۸ کاغذسازی در ژاپن. تألیف کونیو تاکاهاشی (Kunio Takahashi)، ترجمه از ژاپنی به فارسی با مقدمه و اضافات از: یوشیفوسا سکی. در: پژوهش‌های نسخه‌شناسی. دفتر سوم (در دست آماده‌سازی فنی)
- ۱۳۹۸ انتشار فن کاغذسازی به آسیای میانه و آسیای باختر و شمال آفریقا. ترجمه از ژاپنی به فارسی با مقدمه و اضافات از: یوشیفوسا سکی. در: پژوهش‌های نسخه‌شناسی. دفتر سوم (در دست آماده‌سازی فنی)





## شرح زندگانی من

یوشیفوساسکی

من در ۲۱ نوامبر ۱۹۴۸ (۳۰ آبان ۱۳۲۷) درست سه سال بعد از جنگ دوم جهانی در شهر هیتاچی ژاپن که شهر صنعتی است به دنیا آمدم. چون خانه پدرم بر اثر بمباران ناوگان آمریکا ناپدید شده بود، خانه‌ای که ما در آن نشسته بودیم بسیار کوچک و محقر بود و از ساحل اقیانوس آرام ده بیست متر بیش فاصله نداشت. در آن زمان فقر تمام کشور را پوشانیده بود و مردم خوراک کافی نداشتند که بخورند. چون ما در ساحل دریا زندگی می‌کردیم، می‌توانستیم هر روز ماهی بخوریم. اما مردم همیشه از کمبود غذا به‌خصوص برنج می‌نالیدند. از خاطرات آن زمان است که روزی سحرگاه از سروصدا از خواب بیدار شدم. مادرم گفت در ساحل جسدی پیدا شده. فوراً از رختخواب پریدم و دویدم به سمت ساحل. مردم از کوچک و بزرگ جمع شده بودند. می‌گفتند بیچاره در جایی خود را به آب انداخته و خودکشی کرده است و جریان آب دریا او را به ساحل محل ما آورده. در زمان بچگی این‌گونه حوادث سالی چندبار می‌دیدم. جلوی خانه ما اسکله قرار داشت. هر روز کشتی‌ها به آنجا ماهی‌های صید شده را می‌آوردند. کوسه‌های بزرگ نیز صید می‌شد. همه می‌دانستند که گوشت کوسه بدمزه است. بدین سبب گوشت کوسه را نمی‌خوردند. اما فقط برای درست کردن نوعی غذای سنتی ژاپن به‌کار می‌رفت. بنابراین کوسه‌ها را با اره تقریباً به اندازه ۵۰ سانتی‌متر تکه‌تکه می‌کردند و می‌فرستادند به توکیو. یک‌روز کسی که داشت بدن کوسه را اره می‌کشید فریاد زد و گفت این استخوان آدم است! از شکم کوسه استخوان آدم درآمد و همچنین کت آن آدم، از جیب کتش یک پیپ و سه تا اسکناس هزار ینی نیز پیدا شد. ما می‌گفتیم که صاحب این کت پیپ داشت که حتماً وضعیتش خوب بود، چه باعث شده که به شکم کوسه رفت؟ این سه‌هزار ین چه می‌شود؟ برای مردم سرنوشت سه‌هزار ین از جسدش موضوع مهم‌تری بود. در آن زمان با صد ین غذای خوب می‌توانستیم بخوریم. در واقع ما فقیر بودیم و خلاصه تماشا کردن وقایع فجیعی مانند این نیز نوعی سرگرمی محسوب می‌شد.

در سال ۱۹۶۷ (۱۳۴۶) وارد رشته خاورشناسی دانشکده ادبیات دانشگاه توکائی، یکی از دانشگاه‌های ملی ژاپن، شدم. چون در آن زمان در آن رشته یکی از زبان‌های آسیایی از جمله چینی، هندی، عربی و فارسی واحد اجباری بود، من زبان فارسی را انتخاب کردم. در حقیقت تا آن زمان نمی‌دانستم که فارسی زبان ایرانیان است و هخامنشیان جد ایرانیان بودند بلکه فقط از لحن Persia که از همه برای گوشم دلپذیرتر و زیباتر به نظر می‌رسید خوشم آمد. بدین طریقه آشنایی من با زبان فارسی شروع شد. از آن هنگام بیش از پنجاه سالی است که درباره تاریخ و فرهنگ و هنر ایران مطالعه می‌کنم. هر کتابی که درباره ایران نوشته شده بود جمع‌آوری می‌کردم، مخصوصاً در زمینه هنر ایران بیشتر مطالعه می‌کردم.

در آن وقت اتفاقاً صفحاتی از مجموعه موسیقی خاورمیانه به دستم آمد و از میان سازه‌های گوناگون موسیقی خاورمیانه اجرای سه‌تار مرحوم احمد عبادی از همه جاذب‌تر بود. به سبب اینکه من از چهارده سالگی گیتار کلاسیک کار می‌کردم می‌گفتم روزی به ایران بروم و سه‌تار یاد بگیرم. با این امید سر کلاس زبان فارسی حاضر می‌شدم و برای موضوع تز لیسانس، تاریخچه سازه‌های زهی دسته‌دار را انتخاب کردم زیرا که ریشه تاریخی سازه‌های زهی دسته‌دار ژاپن به سازه‌های زهی دسته‌دار ایران باستان می‌رسید.

بهار سال ۱۹۷۰ (۱۳۴۹)، هنگامی که وارد سال چهارم دانشگاه شده بودم، استاد زبان فارسی من خانم امیکو اوکادا به من پیشنهاد کرد که برای ادامه تحصیل به ایران بروم و برای مبادله دانشجویی بین ایران و ژاپن، مرا به سفارت ایران در توکیو معرفی کرد.

در مهر ۱۳۴۹ پذیرش از دانشگاه شیراز به دست من رسید. در آن موقع تمام واحدها را گذرانده بودم و تر را نیز به اتمام رسانیده بودم. بدین علت رئیس دانشگاه توکائی مرحوم آتسواوجی آشی کاگا (۱۹۰۱-۱۹۸۳) که از پیشقدمان ایرانشناسی ژاپن که در «جشن هزاره فردوسی» (۱۳۱۳ش) نیز شرکت کرده بود و با خوشنویس معروف عمادالکتاب (۱۲۸۵ - ۱۳۳۵ق) رابطه دوستی داشت، به من اجازه داد که قبل از اتمام ترم عازم ایران بشوم. با همین الطاف آذرماه همان سال که سال تحصیلی چهارم به اتمام نرسیده بود، عازم ایران شدم و لیسانس آن دانشگاه را گرفتم. ناگفته نماند که آقای آشی کاگا تعدادی قطعات خوشنویسی از عمادالکتاب و درویش عبدالمجید و علی اکبر کاوه را داشت و پس از درگذشتشان همسر استاد، آنها را به کتابخانه دانشگاه توکائی اهدا کرد.

دو روز بعد از رسیدن به تهران به دانشگاه شیراز خود را معرفی کردم اما به من گفتند که هم انگلیسی و هم فارسی خوب بلد نیستید، نمی‌توانید در این دانشگاه درس بخوانید. دانشگاه تهران کلاسی برای خارجی‌ها هست. بروید به تهران. بدین علت به تهران آمدم و وارد بخش خارجیان دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شدم. البته از نظر من این پیشامد امیدبخش بود. من هم دوست داشتم در دانشگاه تهران بیایم چون رشته موسیقی داشت.

تهران که رسیدم در ترم دوم سال تحصیلی سال ۱۳۴۹ در بخش خارجیان دانشکده ادبیات دانشگاه تهران نام‌نویسی کردم. در کلاس‌های نظم فارسی (آقای دکتر تقی تفضلی)، نثر فارسی (دکتر امیرحسین یزدگردی)،

انشاء و مکالمه (دکتر حسین بحرالعلومی)، دستور زبان فارسی (دکتر مصطفی مقرّبی) شرکت کردم. اما هیچ نمی‌فهمیدم که استادان چه می‌گویند. مجبور بودم که بعد از کلاس از دوستانم کمک بگیرم. بدین طریقه امتحان آخر ترم را دادم با اینکه نمره خوبی نگرفته بودم اما همه واحدها را گذراندم. بعد از گذراندن ترم دوم سال تحصیلی ۱۳۴۹ تصمیم داشتم که هرچه زودتر تغییر رشته بدهم و وارد رشته موسیقی بشوم. در اول مهر سال ۱۳۵۰ به دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران مراجعه کردم و سرپرست گروه موسیقی آقای دکتر هرمز فرهت را دیدم و قصد و تقاضای خود را به ایشان توضیح دادم. پس از شنیدن حرف‌های من آقای دکتر با کمال لطف و مهربانی مرا پذیرفته و راهنمایی و پیشنهاد بسیار شایسته به من کرد که از گرفتن واحدهایی که در ژاپن گذرانده بودم و با واحدهای رشته موسیقی مطابقت داشت معاف شوم و در رشته موسیقی نام‌نویسی کنم.

با خوشحالی به پیش متصدی بخش خارجیان ادبیات فارسی دانشکده ادبیات رفتم و پیشنهاد آقای دکتر فرهت را به اطلاع رساندم اما به من گفت که فارسی بلد نیستید و هنوز زود است که تغییر رشته بدهید. بهتر است که اولاً یک ترم دیگر در این بخش فارسی بخوانید. جریان این صحبت را به آقای دکتر فرهت گفتم. آن استاد باز به من پیشنهاد کرد که رسماً در ترم اول سال تحصیلی ۱۳۵۰ در بخش خارجیان ادبیات فارسی ثبت‌نام کنم اما همزمان هم در کلاس‌های زبان فارسی و هم کلاس‌های موسیقی شرکت کنم و در هر دو رشته امتحان بدهم. بدین علت ترم اول سال ۱۳۵۰ سخت‌ترین دوره تحصیلاتم شد. در واقع من از بچگی درس خوان نبودم و بچه‌تنبلی بودم. بخصوص خواندن و درک کردن تشبیهات اشعار قدیم به زبان ژاپنی برای من بسیار دشوار بود تا چه برسد به ادبیات فارسی.

در آن ترم در بخش خارجیان زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، درس‌های املا و خط (دکتر تقی تفضلی)، مکالمه و انشاء (دکتر حسین بحرالعلومی)، نظم فارسی (دکتر خلیل خطیب‌رهبر)، نثر فارسی (دکتر مظفر بختیار) و دستور زبان فارسی (دکتر مصطفی مقرّبی) را داشتم.

در این ترم خاطره‌ای فراموش‌نشده‌ام. آقای دکتر محمدرضا شفیعی‌کدکنی در جلسه اول کلاس نثر فارسی آمد و به ما گفت که به من گفتند که در بخش خارجیان درس بدهم، اما نمی‌دانم که چه درسی بدهم؟! چون شماها هنوز فارسی خوب بلد نیستید و من زیاد حوصله‌اش را ندارم. این بخش خارجیان اگر چهار سال واحدها را بگذرانند و تز بنویسند می‌توانند درجه دکترا بگیرند، این چه دکتری است؟! این‌گونه حرف را تقریباً یک ساعت و نیم زد و رفت. همین‌که استاد از کلاس رفت شاگردان همه عصبانی شدند و گفتند این چه استادی است! من و دوست ژاپنی‌ام مرحوم تاکاشی ایوامی (استاد برجسته فلسفه اسلامی و شاگرد ممتاز پروفیسور توشیهیکو ایزوتسو) قدری خندیدیم و در راه برگشت از دانشگاه می‌گفتیم که استاد بسیار خوبی را دیدیم. چون می‌دانستیم که آنچه استاد می‌گفت درست بود. دکتر شفیعی‌کدکنی را فقط همان روز دیدم چون بعد از آن دیگر نیامد. اما تقریباً بیست و اندی سال بعد یعنی در حدود ۱۳۷۷ آقای شفیعی‌کدکنی به ژاپن آمدند و اتفاقاً قرار شد که در دانشگاه توکیو سخنرانی کند. دوست من آقای تاکه شیتا

- استاد دانشگاه توکیو - که برنامه سخنرانی استاد را ترتیب داده بود به من تلفن زد و از من دعوت کرد که من هم آن سخنرانی را گوش کنم. همانگاه من همین خاطره را به دوستم تا که شیتا گفتم. او بسیار ترسیده بود. روز سخنرانی به اطاقش رفتم که قرار بود در آنجا آقای دکتر شفییعی را ببینم. ایشان را دیدم و خود را معرفی کردم و جریان آن سال را هم عرض کردم. آقای دکتر خوب یادشان بود و با هم به آن روزها کلی خندیدیم. به هر حال ترم اول سال تحصیلی ۱۳۵۰ به سختی گذشت و تمام واحدهایی را که در رشته زبان و ادبیات نام‌نویسی کرده بودم گذراندم.

می‌دانم که ادبیات فارسی و موسیقی ایرانی تفکیک ناشدنی است و درک نکردن اشعار فارسی، بزرگ‌ترین مانع درک موسیقی ایرانی خواهد بود. با این همه الان هم فهم دقیق اشعار فارسی برایم سخت بلکه بعضاً متعذر است. ایرانی‌ها در زندگی روزمره در حین مکالمه با دیگران ابیات فردوسی و حافظ و سعدی و غیره را برای توضیحات مضمون حرف‌هایشان به مثال می‌آورند و روش اینگونه معاشرت برای اشخاص کم‌سواد نیز معمول است. در کشور ما آوردن اشعار قدیم در موقع صحبت شاید مخاطب را سرگردان کند. به نظر می‌رسد که عمق فرهنگ ایران همین است که هنوز اشعار هزار سال پیش در دل مردم ایران زنده است. بدین سبب بود که گفتم ترم اول سال تحصیلی ۱۳۵۰ کلاس زبان و ادبیات فارسی بخش دانشجویان خارجی دشوارترین دوره اقامت در ایران بود.

اما حضور در کلاس موسیقی در دوره لیسانس برایم بسیار سودمند بود برای اینکه تا آن زمان معلومات چندانی در موسیقی نداشتم. در ژاپن روزی چهارپنج ساعت گیتار می‌زدم. استاد گیتارم نوازنده معروف گیتار در ژاپن بود. قبل از آشنایی با زبان و فرهنگ ایران آرزو داشتم که روزی نوازنده گیتار شوم. اما کلاس‌های موسیقی در دانشگاه تهران، مانند سلفژ و دیکته موسیقی، هارمونی، پیانو و غیره کلاً برایم تازگی داشت. در واقع سواد موسیقی فرنگی را در ایران یاد گرفتم. این کلمه «سواد موسیقی» را اولین بار از آقای دکتر فرهنگ شنیده بودم. روزی در سر کلاس کنترپوان آقای دکتر فرهنگ یکی از دانشجویان که تخصصش ساز ایرانی بود به استاد شکایت کرد که اینگونه درس به درد ما نمی‌خورد. استاد عصبانی شد و به او توپید که اینجا دانشگاه است و علم موسیقی را تحقیق می‌کنند و برای این کار دانشجویان باید سواد موسیقی داشته باشند. اگر نمی‌خواهی برو پیش استاد ساز و فقط ساز کار کن، لازم نیست که به دانشگاه بیایی! حق با استاد بود.

آقای دکتر فرهنگ اخلاق قابل‌پسند و سنجیده داشت. همیشه سر ساعت به کلاس می‌آمد و اگر کسی بعد از شروع کلاس که زنگ شروع زده شده بود می‌آمد، می‌گفت که اگر دیر بیایی بهتر است هرگز نیایی. اگر دانشجو بهانه‌ای می‌آورد، بر خشم استاد می‌افزود و هیچ بهانه‌ای را قبول نمی‌کرد. استاد یک زمان به امریکا رفته بود و بعد از انقلاب به ایران برگشت. وقتی پایان‌نامه من را دید، گفت که آقای سکی، خوب نوشتید ولی خیال نکنید ایرانی‌ها بلد نیستند در این زمینه بنویسند؛ ایرانی‌ها می‌توانند خیلی خوب بنویسند، فقط حوصله و همتش را ندارند! پاره‌ای از خاطرات از آقای دکتر هم‌رمز فرهنگ است

که هنوز هم از ایشان تشکر می‌کنم.

در آن زمان دانشجویان رشتهٔ موسیقی دو گروه بودند. برای آنهایی که از هنرستان موسیقی آمده بودند واحدهای ترم اول سال اول دانشگاه ساده بود و آنها همه سواد موسیقی داشتند؛ بقیه فقط پیش استادی سازی کار کرده بودند و در تئوری موسیقی ضعیف بودند و در بعضی کلاس‌ها مخصوصاً سلفژ و دیکتهٔ موسیقی عقب‌مانده بودند. بدین علت خانم پری برکشلی که استاد پیانو و سلفژ و دیکتهٔ موسیقی بود کلاس جداگانه‌ای در سطح پایین‌تر گذاشت و من هم در آن کلاس حاضر شدم و هفته‌ای یک جلسه سلفژ و دیکته را در سطح ابتدایی کار می‌کردم. در حقیقت آن کلاس برایم بسیار مفید و آموزنده بود. خانم برکشلی دختر استادم آقای دکتر مهدی برکشلی است که ذکر ایشان بعدتر می‌آید.

سخت‌ترین کلاس در رشتهٔ موسیقی کلاس ساز ایرانی بود. نمی‌دانستم که ساز ایرانی را بدون نت موسیقی و به صورت گوشی و دسته‌جمعی یاد می‌دهند. تا استاد گوشه‌ای از ردیف را می‌زد دانشجویان باید همان گوشه را مشق می‌کردند. صدای ساز استاد و دانشجویان تقریباً هم‌زمان شنیده می‌شد. نمی‌فهمیدم چه اتفاقی می‌افتاد. همان که به گوش بچه‌ها می‌رسید، پنجه‌شان حرکت می‌کرد. الآن می‌فهمم که داشتن معلومات موسیقی ایرانی همین است. بچه‌ها تکه‌های زیادی از بر داشتند و برایشان قابل استنباط و درک بود که بعد از نت اول چه ملودی می‌آید. من بیچاره هیچ نمی‌فهمیدم. بعد از مدتی در حضور کلاس ساز ایرانی متوجه شدم که شیوهٔ درس دادن دسته‌جمعی برای شاگردان ناتوانی مثل من، بسیار سودمند است. چون قطعه‌ای را که دسته‌جمعی یاد گرفتند هر یک از شاگردان به‌تنهایی پیش استاد می‌زدند و استاد اجرای آنها را یک‌یک گوش می‌کرد و تصحیح می‌کرد. من همهٔ اجرای آنها را می‌شنیدم و چگونگی حرکات مضرب راست و چپ و نکات مشکل و پیچیده را مکرر به چشم و گوش خود می‌دیدم و می‌شنیدم و می‌توانستم برای خود آماده کنم. اما برای شاگردان با استعداد، این روش شاید خسته‌کننده بود بلکه ضرر داشت. آنهایی که نوای استاد را با یک یا دو بار گوش کردن یاد می‌گرفتند در یک جلسه می‌توانستند از استاد بیشتر استفاده کنند. ولی آنان در تدریس دسته‌جمعی قربانی بی‌استعدادان می‌شدند.

در اواخر سال ۱۳۴۹ از شیراز به تهران آمدم و ساکن کوی دانشگاه شدم و دوستانی هم پیدا کردم که اکنون از نام‌آوران عصر هنر ایران هستند. مانند پروفیسور فرانسیس ریشار (دانشمند نسخه‌شناس فرانسوی) و پروفیسور ژان دورینگ (استاد موسیقی ایرانی) که دوباره جلوتر به ایشان اشاره خواهم کرد. همان موقع به کلاس سه‌تار کوی دانشگاه رفتم و اولین آشنایی من با سه‌تار کلاس موسیقی کوی دانشگاه بود. در آن کلاس آقای محمدرضا روحبخش (د. ۱۳۹۳) که دانشجوی سال چهارم رشتهٔ موسیقی بود معلم سه‌تار بود. چون سه‌تار نداشتم از او خواهش کردم که برایم سه‌تار تهیه کند و صد تومان آن زمان (هزار ریال) به او دادم و یک سه‌تار آورد. آقای روحبخش از روی نت سه‌تار را به من یاد می‌داد و خیال می‌کردم که روش تدریس سه‌تار همین است که او آموزش می‌دهد. هیچ نمی‌دانستم که در کلاس ساز ایرانی دانشگاه تهران، بدون نت، و به‌طور دسته‌جمعی و سینه‌به‌سینه یاد می‌دهند.

در اینجا از سه تاری که خریداری کرده بودم، خاطره‌ای، که برای خودم جالب و به یادماندنی است، دارم که آن را نقل می‌کنم. از این سه تار صد تومانی خوب صدا در نمی‌آمد. بنابراین تصمیم داشتم سه تار دیگری بگیرم. روزی دوستم آقای عباس باورچی - که دانشجوی رشته موسیقی و کارمند دبیرخانه دانشگاه تهران بود - به من خبر داد که دوستم اسماعیل تهرانی به من گفت که آقای عشقی تازه سه تار ساخته است. اگر سکی می‌خواهد سه تاری بخرد او را ببریم به پیشش. من به اتفاق آقایان باورچی و تهرانی به کارگاه آقای عشقی واقع در تجریش رفتم و با آقای عشقی آشنا شدم و از او سه تار تازه ساخته شده را به قیمت پانصد تومان (پنج هزار ریال) گرفتم. بعد از این آشنایی گاهی به دیدن ایشان به کارگاهشان می‌رفتم. روزی به آقای عشقی گفتم که سه تار قبلی من خوب نمی‌خواند. گفت که آن را بیاور. پیشش بردم. تا دید، گفت این سه تار خود من هست... گفت روزگاری که از زندگی بیزار شده بودم و هیچ حوصله کار جدی را نداشتم، بدون دقت سه تارهایی می‌ساختم و به قیمت ارزان می‌فروختم و این یکی از آنهاست. این را همین جا بگذار و برو و هفته دیگر بیا. یک هفته دیگر به پیشش رفتم. به من گفت که جای سیم گیر، درست نبود، من جایش را عوض کردم، بهتر شد. از ایشان سه تار سه تار داشتم.

زمانی که ساکن کوی دانشگاه بودم و به کلاس سه تار می‌رفتم با آقای فرانسیس ریشار که در کوی دانشگاه با او هم ساختمان بودم آشنا شدم. او در بخش خارجیان هم‌کلاس بود. مرا به خانه دوست هموطن فرانسوی خود آقای ژان دورینگ برد تا با او آشنا شوم. در خانه او با آقای محمدرضا لطفی هم آشنا شدم. آقای دورینگ آن زمان تار و سه تار را خوب می‌نواخت و استاد گیتار بخش موسیقی دانشگاه تهران بود. بدین مناسبت به من شاگردان گیتار را معرفی کرد و به من گفت که ساعتی ۳۰ تومان (۳۰۰ ریال) درس بدهید. این پیشنهاد برایم کمک مالی خوبی شد. همیشه برای یادگرفتن موسیقی ایرانی کمک‌هایی می‌کرد و مرا به آقای دکتر داریوش صفوت (د. ۱۳۹۲) معرفی کرد و آقای دکتر مرا به کلاس سه تار آقای جلال ذوالفنون (د. ۱۳۹۰) که در «مرکز حفظ و اشاعه موسیقی ایرانی» تدریس می‌کرد فرستاد.

با این وضع در ترم اول سال ۱۳۵۰ به کلاس ساز ایرانی آقای دکتر صفوت رفتم. همین‌که مرا دید جاخورد و گفت هنوز هیچ یاد نگرفتی، در این کلاس عقب خواهی ماند. حرف استاد کاملاً بجا بود چون من هم بسیار نگران بودم. در آن کلاس آقای داریوش طلایی (استاد برجسته موسیقی ایرانی)، خانم ملیحه سعیدی (استاد برجسته قانون)، خانم شهلا نیک‌فال، آقای داریوش شناسا، آقای خالقی و آقای وجدی را دیدم. در همان جلسه ناگهان استاد بزرگ موسیقی ایران شادروان نورعلی خان برومند وارد کلاس شد. آقای دکتر صفوت از مقدم آن استاد بزرگوار استقبال کرد و از استاد خواهش کرد که در آن جلسه به جای او به دانشجویان درس بدهد و استاد پیشنهاد آقای دکتر صفوت را قبول کرد و با تار به دانشجویان درآمد اول ردیف دستگاه شور را یاد داد. من وحشت‌زده از اول کلاس تا آخر وقت سکوت کرده بودم و هیچ حرفی نزدم و به سه تار خود دست نبردم، چون می‌ترسیدم که حضور من در آن کلاس شناخته بشود و خوشبختانه شناخته نشد. چون مرحوم استاد برومند نابینا بود!



در همین جلسه اولین بار تار آقای داریوش طلایی را گوش کردم. وقتی طلایی درآمد شور را زد، صدای تارش به قدری دلپذیر و گوش نواز بود که تا آن زمان نشنیده بودم. راستش در واقع تا آن زمان صدای تار را زیاد دوست نداشتم. چون خوشن به نظر می آمد. اما صدای تار طلایی بسیار شفاف و تمیز و پر قدرت بود. همان وقت من تصمیم گرفتم که با طلایی دوست شوم و برای یاد گرفتن موسیقی ایرانی از او کمک بگیرم.

سرانجام نتوانستم در ترم اول سال ۱۳۵۰ واحد ساز ایرانی را طی کنم. حتی حق شرکت در امتحان هم نداشتم. در آن زمان من بسیار افسرده بودم و نمی دانستم چه کار کنم. مضراب موسیقی ایرانی برایم بسیار پیچیده و غیر قابل فهم بود. وقتی مرحوم محمدرضا لطفی را دیدم، گفتم هیچ بلد نیستم، چه کنم؟ گفت که نگران نباش، زیاد کار کن، یاد می گیری. اینگونه سخن از ناامیدی مرا نجات داد.

با اینکه در امتحان آخر ترم شرکت نکردم، تصمیم داشتم که در ترم دوم خود را برای کلاس ساز ایرانی آماده سازم. همین فکر را در ترم اول زمانی که فقط سر کلاس حاضر می شدم و استاد هم به من چندان عنایت و اعتنایی نمی کرد داشتم. زیرا به ندرت به من می گفت آقای سکی این گوشه را یاد گرفتید، بزیند. من هم بسیار بلد می زدم. می گفت بیشتر کار کنید. در ترم اول چندبار این اتفاق افتاده بود. می دانستم استاد هنوز مرا طرد نکرده و نرانده است. بنابراین تصمیم داشتم که هر چه زودتر خود را برای شرکت در این کلاس آماده بسازم. با این امید هرگاه دانشجویان با استعداد را می دیدم کمک می خواستم. یاد کنم از استادان نام آشنا و بزرگ امروز موسیقی ایران آقایان حسین علیزاده و مرحوم محمدرضا لطفی که در این کار به من خوب کمک کردند. اما باید اعتراف کنم که داریوش طلایی بود که تمام گوشه های ردیف شور را، که بایست در ترم اول یاد می گرفتم، به من یاد داد و او بود که ریزه کاری های مضراب را چنان روشن تجزیه و تحلیل کرد تا من بی استعداد نیز متوجه شوم. او بود که قسمت های مشکل و پیچیده را با سرعت کم برایم می زد و من برای تمرین ضبط می کردم. بعضی اوقات به تفرن روی پرده تار به سرعت شگفت انگیز بازی می کرد. تا به حال به چنان مضراب چابک و پرتیننی گوش نکرده ام.

بعد از مدتی آشنایی یک روز به من گفت، کوک تارم را به هم بزن و هر سیمی و هر پرده ای که می خواهی بزن، من تشخیص می دهم. گفتم مگر چنین کاری ممکن است؟ گفت: بلدم. پس به من پشت کرد. من یک پرده پایین دست را در سیمی گرفته یک مضراب زدم. بلافاصله درست جواب داد و هر باری که مضراب می زدم درست تشخیص می داد. گفت که هر سیم و پرده، خصوصیت خود را دارد، بنابراین اشتباه نمی کنم. من شخصاً معتقدم که استاد داریوش طلایی بزرگ ترین موسیقی دان در قرن بیستم در خاورمیانه است.

سرانجام با این آمادگی در ترم دوم سال ۱۳۵۰ سر کلاس آقای دکتر صفوت حاضر شدم. با اینکه خوب نمی زدم اما می توانستم به سختی گوشه هایی را که استاد می نواخت، مشق کنم.

وقتی در امتحان آخر ترم سال ۱۳۵۰ تمام گوشه های ردیف دستگاه شور را پیش دکتر صفوت زدم طلایی من را نگاه کرد و طوری دست زد که صدا درنیآورد. این صحنه را هیچ وقت فراموش نمی کنم. اگر طلایی

نمود، من هرگز نمی‌توانستم ردیف موسیقی ایرانی را یاد بگیرم. با این‌همه، توانایی نوازندگی من هیچ‌وقت از حدی که گوشه‌های ردیف را از بر حفظ کنم نمی‌گذشت و هرچند کوشش کردم اجرای سه‌تار من بوی موسیقی ایرانی را بدهد، نمی‌داد و بدتر بر افسردگی من می‌افزود.

اگر اشتباه نکنم در ترم اول سال سوم رشته موسیقی ایرانی واحدی به نام آهنگسازی موسیقی ایرانی بود که آهنگساز و نوازنده مشهور پیانو استاد جواد معروفی استاد آن کلاس بود. آقای معروفی به ما تکلیف داد که پیش‌درآمد بسازیم. من در گام ماهر آن را ساختم و استاد بسیار کار مرا پسندید و تشویق کرد. بعد از ساختن پیش‌درآمد به ما گفتند حالا وقت آن است که تصنیفی بسازید، هر شعر که دوست دارید، انتخاب کنید. من بیتی از غزل حافظ را انتخاب کردم، بدین عبارت:

زلف آشفته و خوی‌کرده و خندان لب و مست    پیرهن چاک و غزلخوان و صُراحی در دست

یک هفته کوشش کردم تا ملودی مناسب برای این بیت پیدا کنم. در حقیقت مسأله را چندان مهم ندانسته بودم و خیال می‌کردم کار مشکلی نیست زیرا که من تقریباً از پانزده‌سالگی آهنگ‌هایی ساخته بودم و به آهنگسازی عادت داشتم. اکنون که فکر می‌کنم آهنگسازی من تماماً من‌درآوری بود. در حین تصنیف‌سازی متوجه شدم که پیش‌درآمد قطعه‌ای است بدون کلام، اما ساخت تصنیف، توأمان است با درک دقیق و درست از شعر فارسی. یعنی واجب است. هفته بعد تصنیف ساخته‌شده را پیش استاد بردم. استاد معروفی بعد از کمی سکوت، طوری نظر داد که من ناراحت نشوم. فهمیدم که خوب نیست. البته پیش از دانستن نظر استاد، خود می‌دانستم که آن را خوب نساختم‌ام. به خود گفتم که دوباره آن را می‌نویسم. هفته دیگر نیز نتیجه مطلوبی نداشتم. سه هفته بعد به استاد معروفی اعتراف کردم که استاد، من از تصنیف‌سازی ناامیدم! نمی‌توانم تصنیف بسازم، هرچه سعی کنم خوب از آب در نمی‌آید. استاد گفت: آقا جان، ناامید نشو، چون پیش‌درآمد را خوب ساخته‌ای، حتماً می‌توانی تصنیف هم بسازی. بدین صورت مرا پشتیبانی و حمایت می‌کرد و دلگرمی می‌داد. خدایش بیامرزد.

الآن بعد از گذشت چند دهه می‌فهمم که در تصنیف‌سازی درک شعر فارسی و احساسات ایرانی ضروری و لازم است. در واقع ملودی‌هایی که آن زمان می‌ساختم نه ایرانی بود و نه ژاپنی؛ بلکه ملودی‌هایی بی‌هویتی بود. به قول معروف غذای قرمه‌سبزی ایرانی را فقط ایرانی می‌تواند بپزد و بس! پس طبیعی بوده و هست که تصانیفی که من ساخته بودم اصلاً با شعر حافظ سازگار نباشد. یعنی بوی غذای ایرانی را نمی‌داد. با ذکر این مقدمات روشن شد که سه‌تاری که می‌زدم بوی ساز ایران را نمی‌داد.

الآن هم معتقدم که من بدترین دانشجوی ساز ایرانی در طول تاریخ رشته موسیقی ایرانی دانشگاه تهران هستم. بگذریم.

پیش‌تر گفتم که در ترم اول سال ۱۳۵۰ برای اولین بار در کلاس ساز استاد نورعلی خان برومند حاضر شدم. در جلسه اول خود را معرفی کردم، ولی از روی دلهره صدایم به‌قدری لرزان و آهسته بود که استاد برومند صدایم را نشنید. ناگهان داد زد که بلند بگو! خانم ملیحه سعیدی گفت استاد این شخص خارجی

است، ژاپنی است. بعد از این اتفاق آقای برومند بسیار به من مهربانی و کمک کرد. اگر نمی‌توانستم تکه‌ای از گوشه‌ها را درست یاد بگیرم و بنوازم، در آخر کلاس چند دقیقه‌ای بیشتر می‌ماند و با حوصله و بزرگواری و بزرگ‌منشی آن قسمت‌ها را که ضعیف بودم، یا فرانگرفته بودم تکرار می‌کرد تا بلکه یاد بگیرم. این را هم بگویم که استاد برومند در پایان هر جلسه، در ضمن کشیدن سیگار وینستون، چند دقیقه‌ای هم صحبت‌های روزمره می‌کرد و بعضی اوقات در خصوص وضعیت موسیقی آن زمان و نیز موسیقی دانان گذشته و حال آن زمان نیز صحبت و درد دل می‌کرد. در آن وقت مطالب جالبی از استاد می‌شنیدم. از آن جمله یادم هست که روزی صحبت استاد روح‌الله خالقی به میان آمد و فرمودند روزی به آقای خالقی که از بچگی با هم دوست بودیم گفتم چرا سرودها فقط در دستگاه ماهور ساخته می‌شود، چرا در دستگاه دیگر نمی‌توانند سرود بسازند؟ خالقی گفت: پس من در مایه‌دیگر می‌سازم. با این پیشنهاد من (یعنی استاد برومند)، خالقی سرود معروف و خاطره‌انگیز «ای ایران» را در مایه‌دشتی ساخت. یک روز به ما گفت که در کتاب سرگذشت موسیقی ایران که خالقی نوشت، در قسمت آخر جلد اول، عکس «سُماع حضور» و دیگران هست که در آن عکس من هم هستم. تقریباً در آن زمان چهار یا پنج سال داشتم اما جالب است بدانید که در ردیف ایستادگان، جوانی با لباس بلند دیده می‌شود که آن سرپاسبان رکن‌الدین خان مختاری است. فکر می‌کنم تا امروز کسی از بودن او در آن عکس آگاهی نداشته باشد. این را هم بیفزایم که من پیش‌درآمد اصفهان رکن‌الدین خان مختاری را در کلاس درس استاد برومند یاد گرفته بودم.

خاطره‌دیگر آنکه، روزی استاد یادی از مرحوم عارف قزوینی کرد و گفت عارف به خانه ما می‌آمد و من که بچه بودم تصنیف عارف را که خود می‌خواند با تنبک همراهی می‌کردم و عارف دست مرا می‌بوسید. شیوه تدریس استاد برومند بسیار حساب‌شده و دقیق بود. خوب متوجه شدم که در زمانی که نت وجود نداشت به چه صورت دستگاه‌ها و گوشه‌ها را گذشتگان یاد می‌داد. آقای برومند بعضی اوقات قطعاتی را که در گوشه‌های مختلف به‌کار برده می‌شد به کلام می‌خواند و یاد می‌داد که باعث خنده دانشجویان می‌شد. مثلاً تصنیف «عزیز دل، دلبر کچل»، «گور بابات بابات بابات». بچه‌ها نیز کلام‌های گوناگونی می‌دانستند مانند «میخوام برم قم، گل شکر بیار» و غیره.

فکر می‌کنم که انتقال موسیقی ایرانی به طریقه‌سینه‌به‌سینه مناسب‌تر از نت باشد. موسیقی سنتی ژاپن هم به طریقه گوش دادن (گوشی) انتقال داده می‌شد. چون همه می‌دانند که نت موسیقی فرنگی برای موسیقی فرنگی وضع شده است. بدین سبب ممکن است نت موسیقی فرنگی هر چند هم به‌دقت نوشته شده باشد، بازگوکننده تمام خصوصیات موسیقی سنتی ایران نباشد، بلکه در عوض سلب‌کننده آن باشد. شاید برای کسانی که موسیقی ایرانی را به طریقه گوش یاد گرفته‌اند، نت بهترین وسیله نگه‌داری گنجینه هنر موسیقایی خود باشد. اما برای من خارجی، که با موسیقی ایران آشنایی نداشتم، فهم انواع و اقسام ریزه‌کاری‌های مضراب و نت‌های تزیینی و جای اکسان به وسیله نت بی‌نهایت مشکل بود و مخصوصاً نت‌های گوشه‌های آوازی که براساس وزن شعر فارسی ساخته شده و دارای ریتم آزادی است، درک کردن و اجرا کردن آن اگر نه

محال، ولی سخت مشکل به نظر می‌آمد. بدین علت از کتابی به نام ردیف هفت دستگاه موسیقی ایرانی که توسط موسی معروفی نت‌نویسی شده بود، نتوانستم درست استفاده کنم. ولی آقای دورینگ همه را خوب می‌زد و این روزها شنیدم که خارجی‌های زیادی موسیقی سنتی ایرانی را خوب یاد گرفته‌اند. پس متوجه شدم که من اصلاً استعداد موسیقی عملی را نداشتم.

به نظر این حقیر از میان نت‌های منتشرشده، شایسته‌ترین روش نت‌نویسی ردیف موسیقی ایرانی کتاب داریوش طلابی است که از همه قاعده‌مندتر و دارای اسلوب و روشن‌تر به نظر می‌رسد.

در آن زمان، غیر از نوازندگی سه‌تار، به تئوری موسیقی قدیم نیز علاقه‌ای خاص پیدا کرده بودم. به کلاس درس دکتر مهدی برکشلی می‌رفتم و به سبب ایشان با خواندن متون قدیم موسیقی، مانند کتاب مقاصد الالحان عبدالقادر مراغی، آشنایی پیدا کردم. بعد از گذراندن واحد نیز از آقای دکتر برکشلی می‌خواستم از محضر ایشان استفاده کنم. آنگاه آقای دکتر به من گفت که بیایید به انستیتوی موسیقی شناسی وابسته به «فرهنگستان ادب و هنر» که زیر نظر استاد دکتر پرویز ناتل خانلری اداره می‌شد. آقای دکتر برکشلی مدیر آن انستیتوی موسیقی بودند. من در آنجا و در پیش ایشان کتاب مقاصد الالحان مراغی را مطالعه و بررسی می‌کردم.

در آن زمان تمام واحدها را گذرانده بودم و فقط پایان‌نامه مانده بود. اما در فکر نوشتن پایان‌نامه نبودم چون می‌دانستم که هنوز چیزی یاد نگرفته‌ام. بدین علت، بعد از نام‌نویسی در ترم جدید، به‌طور آزاد به کلاس استاد برومند می‌رفتم و ردیف‌هایی را که گذرانده بودم باز پیش آقای برومند تکرار می‌کردم. دوست داشتم بیشتر از پیش از محضرشان کسب معرفت کرده و از دانش گسترده ایشان استفاده کنم.

در سال ۱۳۵۵ رفتم به دانشگاه که سر کلاس آقای برومند حاضر شوم. دم در ساختمان هنرهای زیبا یک آگهی زده بودند که درگذشت ناگهانی آقای برومند را خبر می‌داد. از این خبر بهت زده و سخت متأثر شدم.

پس از درگذشت آقای برومند، به دانشگاه سر می‌زدم ولی واحدی نداشتم که بگذرانم. دوست داشتم که با بچه‌ها صحبت کنم. جز دانشگاه به مرکز حفظ و اشاعه موسیقی ایرانی می‌رفتم و از طلابی استفاده می‌کردم. همچنین به انستیتوی موسیقی نیز می‌رفتم و در من علاقه بیشتری به خواندن متون موسیقی پیدا شده بود. بدینسان مدت تحصیل من در دانشگاه تقریباً شش سال گذشت. نمی‌دانستم مهلت دوره لیسانس شش سال بود. مجبور شدم که تر لیسانس بنویسم. آن وقت درصدم بودم که بر متن مقاصد الالحان مراغی شرح بنویسم. می‌خواستم توضیحات مراغی را جمله به جمله به تئوری موسیقی امروزی بیان کنم. آقای دکتر برکشلی طرح کار مرا پذیرفت و خواندن و نوشتن شرح متن کتاب مقاصد الالحان پیش آقای دکتر برکشلی شروع شد. و این آغاز آشنایی من با نسخه‌های خطی بود.

روزی آقای دکتر از من پرسیدند که بعد از اخذ لیسانس می‌خواهید چه کار کنید؟ گفتم نمی‌خواهم به ژاپن برگردم، می‌خواهم بیشتر در ایران بمانم و این کار را ادامه بدهم. استاد بعد از کمی تأمل گفتند که بیایید به این انستیتوی موسیقی، در اینجا کار کنید. از سخن استاد بسیار شاد شدم. آقای دکتر برکشلی برای ماندن در ایران و کار در انستیتوی موسیقی بی‌نهایت زحمت کشید و بالاخره در آنجا به‌عنوان مربی استخدام شدم.

در آن روزها که من پیش آقای دکتر متن مقاصد الالحن را می‌خواندم، بعضی اوقات به نکات نامفهوم و مشکل برمی‌خوردم و من نظر خود را ابراز می‌کردم و استاد هم بعد از تأمل نظر مرا اصلاح یا تأیید می‌کردند. یک روز بعد از این مطالعه به من گفتند: «آقای سکی اینگونه مطالعه خیلی شیرین است». به خود گفتم چه استاد خوبی دارم. بعضی خارجی‌هایی که برای یاد گرفتن موسیقی ایرانی به ایران آمده بودند به آن انستیتو می‌آمدند که از آقای دکتر برکشلی کمک بگیرند. یکی از آنها که خانم امریکایی بود (متأسفانه الآن نام ایشان در خاطر من نیست)، بعد از برگشت به امریکا به آقای دکتر نامه‌ای برای تشکر فرستاد. همین که آقای دکتر آن نامه را خواند، خندید و به من گفت: آقای سکی این را ببینید! دیدم در آخر آن نامه نوشته بود: «غربون شما!» تصمیم گرفتم که پس از مراجعت به کشور خود هرگاه لازم شد که نامه‌ای به ایران بنویسم، نهایت احتیاط را بکنم. چون قبل از این نامه نیز از طریق مجله راهنمای کتاب، نامه‌های خارجی‌ها را که به استاد ایرج افشار نوشته شده بود و چاپ عکسی شده بود می‌دیدم که بعضی نامه‌ها بدخط و دارای غلط‌های املائی و انشائی بود.

ساختمان «انستیتوی موسیقی شناسی» روبروی «بنیاد فرهنگ ایران» بود. در طبقه دوم این ساختمان «انجمن تاریخ» قرار داشت و استاد افشار مدیر آن انجمن بودند.

استاد افشار را در اوایل سال‌های پنجاه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران دیده بودم و در اطاق ایشان مرحوم استاد محمدتقی دانش‌پژوه و آقای کرامت رعناحسینی را هم دیده بودم و همه مهربان بودند؛ مخصوصاً آقای افشار دوستانه با من حرف می‌زد که فراموش نشدنی است. استاد دانش‌پژوه گاهی به دیدن استاد افشار به انجمن تاریخ می‌آمدند. چون در آن زمان آقای دانش‌پژوه فهرست نسخه‌های خطی درباره موسیقی نوشته بودند، به انستیتو نیز سر می‌زدند تا آقای دکتر برکشلی را ببینند. من که آن فهرست را بهترین منبع تحقیق درباره نسخ خطی موسیقی می‌شناختم از آمدن ایشان بسیار خوشحال می‌شدم و از ایشان سؤال‌هایی می‌کردم تا مستفید شوم. ایشان همیشه مطالب جدید به من یاد می‌دادند. هنوز یادمانده است که شماره نسخه خطی اهدائی مرحوم استاد فروزانفر «تذکره امیرخان» را از ایشان جویا شدم زیرا آن نسخه را فقط در نمایشگاه دیده بودم، شماره ثبت آن را نمی‌دانستم. آقای دانش‌پژوه گفتند پس فردا اینجا می‌آیم و به شما می‌گویم، ولی بدانید این کار را فقط برای شما می‌کنم. من هم خیلی خجالت کشیده بودم که استاد را به چنین کاری واداشته‌ام. دو روز بعد شماره‌اش را برایم آوردند. بسیار تشکر کردم.

استاد دانش‌پژوه در آن موقع، هرگاه مرا می‌دیدند می‌فرمودند: «آقا جان! چیزی پیدا کردی؟» از این سخن می‌ترسیدم، می‌دانستم اگر می‌گفتم خیر، بی‌عرضگی و تنبلی من آشکار می‌شد. بنابراین سعی می‌کردم همیشه مطلبی داشته باشم. وقتی پایان نامه‌ام را که «شرح باب ثانی کتاب مقاصد الالحن» بود، تقدیم ایشان کردم، به دقت دیدند و گفتند با خود می‌برم تا بلکه چاپ کنم. گفتم: ببخشید استاد، باید از آقای دکتر برکشلی هم اجازه بگیرم. وقتی درباره ترجمه قطب‌الدین شیرازی از رساله شرفیه صفی‌الدین ارموی

مقاله‌ای نوشتم و استاد افشار آن را در مجله آینده چاپ کردند، فرمودند: درست گفتی. آخرین دیدار من با استاد دانش‌پژوه در سال ۱۳۶۹ در راهرو کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بود. اتفاقاً در آنجا استاد را با کارمندان کتابخانه دیدم. آقای دانش‌پژوه پس از سلام به دیگران که در آنجا بودند گفتند که این آقای ژاپنی بهترین موسیقی‌شناس خارجی است، پس کمکش کنید. یکبار هم به من گفتند که شما جورج فارمر می‌شوید.

در زمانی که در انستیتوی موسیقی‌شناسی مشغول مطالعه بودم، دکتر محمود حسابی هم برای دیدن آقای دکتر برکشلی می‌آمدند. ایشان وقتی پایان‌نامه مرا دیدند گفتند که می‌توانم نسخه‌ای از این رساله را داشته باشم. من به ایشان تقدیم کردم. تا آن زمان نمی‌دانستم که ایشان از فیزیکدان‌های معروف ایران هستند.

در زمانی که درباره نسخه خطی موسیقی مطالعه می‌کردم، متوجه شدم که اوراق نسخه براق است و ساختمان کتاب هم با کتاب‌هایی که به شیوه فرنگی صحافی شده است تفاوت دارد و بعضی قسمت‌های نسخه تذهیبات رنگارنگ دارد. از همه جالب‌تر، کاغذ ابری بود که در جلد و آستربردقّه نسخه دیدم. تا آن وقت خیال می‌کردم که کاغذ ابری از اروپا به ایران آمده است. گفتم چرا کاغذ ابری که طرح و رنگش با کاغذ ابری اروپا تفاوت دارد در نسخه فارسی می‌بینم. بعد از مطالعه فراوان دانستم کاغذ ابری در ایران ابداع شد و از راه ترکیه به اروپا شناسانده شد. علاقه من به نسخه‌پردازی و کتاب‌آرایی و کاغذ ابری به‌طور عملی از اینجا شروع شد.

در آن موقع با صحافی به نام محمد حسینی اکبرنژاد که هم‌سن من بود آشنا شدم. او شاگرد استاد صحافی فرنگی آلمانی الاصل ساکن تهران فردریش لانکامرر (۱۳۰۲-۲۹ آذر ۱۳۸۰) بود و سالیانی هم در بخش صحافی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران اشتغال داشت و در آن زمان کارمند دانشکده حقوق دانشگاه تهران بود و هم‌زمان در کارگاه صحافی خود در نزدیک میدان انقلاب نیز مشغول کار صحافی بود. آقای حسینی مقدمات فنون کتابسازی و جلدسازی را به من یاد می‌داد و به مناسبت هم‌سن بودن من با او دوست صمیمی من شد و همیشه درباره کتاب‌های صحافی شده در ایران و طریقه صحافی سنتی و فرنگی بحث می‌کردیم. در مدت بیست و چند سال گذشته، هرگاه به ایران می‌آمدم در خانه‌اش می‌ماندم. متأسفانه او در فروردین ماه ۱۳۹۵ بر اثر سرطان درگذشت و جسدش بنا به وصیتش به دانشکده پزشکی دانشگاه تهران بخشیده شد تا برای پیشرفت دانش علم پزشکی دانشجویان مورد کالبدشکافی قرار گیرد.

بعد از بازگشت از ایران به کشور خود (۱۳۶۱)، مدتی در کتابخانه شرقشناسی ژاپن کار می‌کردم و فهرست کتاب‌های فارسی را تهیه می‌کردم. چون آن کتابخانه کارگاه صحافی داشت، با استاد آن کارگاه آشنا شدم و از ایشان نیز فنون مختلف صحافی را آموختم. بعدها خود کتاب‌ها را صحافی می‌کردم. در حقیقت راهنمایی‌هایی را که مرحوم حسینی کرده بود پیش استاد ژاپنی عملاً تکرار می‌کردم. همچنین دست به شناختن رموز و ساخت کاغذ ابری سبک سنتی ایران زدم و آشپزخانه من به آزمایشگاه ابری‌سازی

تبدیل شد. زیرا در آن زمان استادی نداشتم که ابری سازی را یاد بدهد. رسم استادان ابری ساز بود که هرگز شیوه کار خود را به کسی یاد ندهند. پس هر کتابی که مربوط به این فن بود می خریدم و می خواندم و عمل می کردم. اغراق نیست اگر بگویم که هزارها دلار صرف خرید کتاب های گران قیمت به زبان های مختلف و نیز وسایل مربوط به آن مانند خرید انواع کاغذهای شرقی و فرنگی و رنگ ها و غیره کردم. اما مع الأسف باید بگویم بیشتر آنها جزئیات طریقه ابری سازی را درست توضیح نداده بودند. یکی از گران ترین کتاب های ابری سازی که خریده بودم تقریباً صد هزارین (به نرخ فعلی نزدیک هزار دلار) بود. در کتابخانه شرق شناسی ژاپن دوره کامل اکثر مجلات علمی معتبر ایران مانند یادگار، یغما، ارمغان، راهنمای کتاب، فرهنگ ایران زمین و غیره موجود بود و من تمام صفحات آنها را یک به یک ورق می زدم و هر چه مربوط به چاپ کتاب و نسخه سازی مانند صحافی، تذهیب، جلد سازی، مرکب سازی، رنگ سازی و غیره بود کپی می گرفتم و می خواندم. مقالات استاد افشار و استاد دانش پژوه از همه بیشتر جمع آوری شد. این علاقه جدید مرا از پرداختن به کار عملی و نظری موسیقی دورتر کرد.

سرانجام در سال ۱۳۷۷ در ژاپن برای تحقیق مرقع سلطان یعقوب محفوظ در خزینه اوقاف طوقاوسرای استانبول دعوت شدم و پژوهش ساختمان و قطعات خوشنویسی این مرقع بر عهده من گذاشته شد. از آن هنگام مطالعه من در زمینه هنر خوشنویسی و نسخه پردازی جنبه جدی تر پیدا کرد. در حقیقت تا آن زمان خواندن نوشته هایی مربوط به هنرهای آن زمینه نوعی وسیله سرگرمی زندگی من بود و هر فنی را که در کتاب آرایبی ایرانی می دیدم سعی می کردم بفهمم و خود به آن حرفه عمل کنم؛ مانند صحافی، تذهیب، تشعیر، حلکاری، طلا اندازی، جدول کشی، ساخت کاغذ ابری، کاغذبری، منبت کاری جلد، معرق کاری، خوشنویسی و غیره. با اینکه نتیجه مشغول شدن به فنون مذکور، جز ساختن کاغذ ابری، هیچ یک از حد آماتور فراتر نرفت، اما برای درک متون قدیم فارسی بسیار کمک کرده بود.

ضمناً طی مطالعه تذکره ها که در آن تراجم احوال هنرمندان زیادی مندرج است متوجه شدم که خوشنویسان و نقاشان زیادی از موسیقی سررشته داشتند و بعضی از آنها در نوازندگی با مهارت و برخی در علم ادوار متبحر بودند. حتی در کتاب گلستان هنر قاضی احمد قمی، ذکر خوشنویسی به نام مولانا عبدالهادی آمده که شعر خوب می گفت و برای شعر او تصنیف نیز ساخته شده بود (ص ۱۵۶-۱۵۷). تصور می شود که موسیقی دانان و خوشنویسان و نقاشان، و به عبارت دیگر عموم هنرمندان قدیم، با همدیگر رابطه دوستی و نزدیکی داشتند. این وضعیت مرا بسیار امیدوار کرد که اطلاعات و معلومات موسیقی من در کار تحقیق مرقع بیهوده نیست.

با این همه بر نگرانی من در پژوهش مرقع افزوده می شد، زیرا اولین بار بود که به این رشته رسماً دست می زدم. همان زمان بود که باز به یاد استاد ایرج افشار افتادم. آقای افشار از زمانی که در ایران اقامت داشتم و در سفرهای پی در پی که چند سال در میان که اتفاق افتاده بود، همیشه و همه جور به من کمک می کردند. برای هر نسخه ای از کتابخانه که من در آنجا آشنایی نداشتم تلفن می زدند و ترتیب مراجعه مرا به آنجا آسان

می‌کردند. گاهی می‌گفتند که فلان استاد را بهتر است ببینید و شماره تلفن او را به من می‌دادند. من می‌گفتم استاد بنده می‌ترسم تلفن بزنم و نمی‌خواهم مزاحم شوم و تماس بگیرم. بلافاصله گوشی را برمی‌داشتند و ترتیب ملاقات را می‌دادند. با آقای دکتر سمسار و آقای جعفریان نیز به معرفی استاد آشنا شدم. در واقع الآن هم دوست ندارم تلفن به کسی بزنم. بدین علت موبایل هم ندارم. دوست ندارم تلفنی صحبت کنم. اما آقای افشار را دوست داشتم. هرگاه به ایران می‌آمدم به استاد تلفن می‌زدم. همین که متوجه می‌شدند من به ایران آمده‌ام، می‌فرمودند همین الآن بلند شو، بیا خانه‌ام. بدین علت برای کمک گرفتن از آقای افشار به ایران آمدم و طرح تحقیق مرقعات سلطان یعقوب را خدمت ایشان عرض کردم و هدف تنظیم فهرست و طبقه‌بندی فهرست‌نگاری آثار خوشنویسی را که در آن مرقع موجود است توضیح دادم و مواردی را که در آن فهرست باید منعکس شود نشان دادم. استاد به دفترچه من که آنها را در آن نوشته بودم دقت کرد و برای هریک از موارد نظر داد و راهنمایی‌ها و پیشنهادهای ارزشمند و راهگشای خود را فرمود و برای انجام آن کار مرا تشویق کرد. چند ماه بعد آقای دکتر هاشم رجب‌زاده که تازه از سفر ایران به ژاپن برگشته بود به من گفت که آقای افشار به دیگران می‌گفت که سکی دارد فهرستی عجیب و غریب برای مرقع سلطان یعقوب درست می‌کند. از این حرف بسیار خشنود شدم و مطمئن شدم که طرح فهرست‌نویسی مقبول نظر ایشان قرار گرفته است. پس از آن هر سال پیش استاد می‌رفتم و نتایج کارم را نشان می‌دادم تا استاد تمام مطالب نوشته‌شده را نظارت کند. با اینکه این کار همیشه طول می‌کشید اما استاد هر بار باحوصله برای هر موضوع با دقت نگاه می‌کردند و نظر خود را می‌فرمودند. بعد از این نظارت استاد، من با خوشحالی و با گرفتن انگیزه تازه‌تر به ژاپن برمی‌گشتم.

همان سال‌ها بود که آقای نادر مطلبی کاشانی را در خانه استاد دیدم. آقای افشار به من ایشان را معرفی کرد و توصیه کرد تا با ایشان آشنا شوم. آقای کاشانی می‌خواست در روز دیگر در جایی قرار بگذارد که همدیگر را ببینیم. قرار شد که در کارگاه صحافی آقای محمد حسینی ببینیم. ایشان سر ساعت آمد و در میان سر و صدای کار صحافی صحبت می‌کردیم. چند سال بعد برای من از ایران مجله‌ای فرستاده شد و دیدم که مجله نامه بهارستان درباره نسخه‌شناسی بود و آقای کاشانی سردبیر آن مجله بود. خواندم و متوجه شدم که این مجله بهترین مجله‌ای است که تا کنون درباره نسخه‌شناسی منتشر شده است. در دلم به آقای کاشانی آفرین گفتم. اما چون تنبلم، هیچ اعلام وصول مجله را نفرستاده بودم. وقتی آمدم به ایران، یک روز در کتابفروشی طهوری مشغول جستجوی کتاب‌ها بودم. ناگهان از پشت سر من صدا آمد، «آقای طهوری مرقع گلشن دارید؟» پیش خود گفتم عجب خنگی است. آن مرقع چاپ نشده است. ولی او چندبار همین سوال را تکرار کرد. برگشتم، که بگویم آقا مرقع گلشن که چاپ نشده، بروید به کاخ گلستان. دیدم آقای کاشانی است که مرا شناخته و داشت امتحان می‌کرد که من همان آدم مورد نظر او هستم یا نه. بعد از سلام عذرخواهی کردم که هیچ تشکری از بابت ارسال مجله نکرده بودم. ایشان مرا به دفتر نامه بهارستان دعوت کرد. در آنجا از من مقاله‌ای خواست. گفتم حوصله نوشتن مقاله ندارم. همان‌گاه



یادم آمد که من دیباجهٔ مرقد شاه پهماسب از قطب‌الدین محمد قصه‌خوان را تصحیح کرده بودم. گفتم اگر دوست دارید همان را می‌فرستم. گفتم هرچه زودتر بفرستید زیرا در شمارهٔ بعدی چاپ می‌کنم. بعد از برگشت به ژاپن این موضوع را فراموش کردم یا بی‌خیال شدم. بعد از چند ماه نامه‌ای پرعتاب و خطاب از آقای کاشانی رسید و دیدم که ظاهراً خیلی ناراحت است. از این نامه خوشم نیامد. درست است که تقصیر من بود که کوتاهی کرده بودم ولی از طرز نامه‌نگاری او بدم آمد. بدین علت تصمیم گرفتم نامه‌ای مؤدبانه بنویسم، مقاله را هم بفرستم و با او قطع رابطه بکنم. با این همه از مرور کردن مجلهٔ نامهٔ بهارستان متوجه شده بودم که آقای کاشانی دربارهٔ طرح تحقیق نسخه‌شناسی استعداد بی‌مثل و مانند دارد و برای توانایی طرح‌ریزی این زمینه احترام قائل بودم و الآن هم نزدیک به دو دهه است که هنوز برای ایشان مقاله می‌فرستم. بارها به ایشان گفته‌ام که تا آخر عمر فقط به شما مقاله می‌دهم. اخلاق پسندیدهٔ او اینکه بسیار صبور است و بدخویی مرا همیشه تحمل می‌کند و یا هیچ‌وقت نمی‌گوید که در فلان موضوع بنویسید. فقط می‌گوید که هرچه نوشتید برایم بفرستید. من هم همین کار را می‌کردم، زیرا من تا به حال به قصد نوشتن مقاله مطالعه نکرده‌ام. دوست داشتم در موضوعی که علاقه‌مند هستم پیگیری کنم. در حین این مطالعات اگر انگیزه‌ای برای نوشتن به ذهنم می‌آمد می‌نوشتم.

از درگذشت استاد افشار حدود هشت سال گذشته است و الآن هم به یاد استاد افشار مقالاتی می‌نویسم. هرگاه به مشکلی برمی‌خورم آقای افشار را به یاد می‌آورم و می‌گویم اگر استاد بود به چه صورت مشکل مرا حل می‌کرد؟ طرز فکر استاد در دل من هنوز زنده است و آزادی فکر استاد در کار تحقیق برایم بهترین طریقهٔ حل مشکلات است. تمام مقالاتی را که اینجانب در زمینهٔ مرقعات و نسخه‌پردازی و کتاب‌آرایی نوشته‌ام مدیون الطاف استاد فقید می‌دانم.

در حال حاضر من به مساعدات ریاست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران آقای دکتر رسول جعفریان می‌توانم در آن کتابخانه به تحقیقاتم ادامه بدهم. ایشان از بدو آشنایی که در ریاست کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی مشغول بودند همواره در هر مورد مرا یاری می‌فرمودند. این بار نیز با کمال مهربانی به من اجازه دادند که مرقعات و نسخه‌های خطی آن دانشگاه را مطالعه کنم.

درحقیقت آرزوی دیرینهٔ من بود که بعد از بازنشستگی از تدریس در دانشگاه به ایران بیایم و یک‌سال در ایران در زمینهٔ مرقع مطالعه کنم. آقای نادر مطلبی کاشانی و دکتر رسول جعفریان برای نقش بستن این آرزویم هیچ دریغ نفرمودند. تقریباً ده ماه است که مشغول مطالعه هستم و احساس می‌کنم که در این مدت به مطالب سودمندی برخورده‌ام. مایل هستم دربارهٔ آنچه دیده‌ام و متوجه شده‌ام گزارشی بنویسم تا تجربهٔ من هدر نرود.

در سال ۱۳۴۹ روزی که وارد فرودگاه مهرآباد شدم دیدم که همه فارسی صحبت می‌کنند. من بیچاره هیچ نفهمیدم که دارند چه می‌گویند. گفتم کی می‌توانم فارسی را یاد بگیرم. بسیار ترسیدم و نگران شدم. هر ایرانی را که می‌بینم هر چند کم‌سواد و خردسال هم باشند احساس می‌کنم که اینها ایرانی هستند و از من

ایران‌شناس‌تر هستند و از استادان من هستند. من از روی علاقه خاص خود در زمینه هنر ایران مثلاً موسیقی سنتی و مرقع‌سازی مطالعه می‌کنم. از این لحاظ معلومات من به‌طور کلی بسیار محدود است. طبیعی است که درباره مرقع‌سازی و موسیقی ایرانی از ایرانی‌هایی که در این زمینه کار نکرده بودند اطلاعات بیشتری دارم. اما ایرانی‌ها در رشته ایران‌شناسی مانند ماهی طبیعی هستند و من ماهی پرورشی. آنها از زمانی که به دنیا آمده‌اند توسط پدر و مادر و دیگر اشخاصی که طی زندگی رابطه‌ای داشته‌اند تربیت شده‌اند و اخلاق و عقاید جامعه این کشور را به‌طور طبیعی دربردارند. من می‌دیدم که ایرانی‌هایی که در وزن شعر فارسی اطلاعی ندارند و تقطیع را بلد نیستند می‌توانند بیتی یا مصرعی را تشخیص بدهند که درست خوانده شده یا نه. من می‌دانم که ایرانیان در هر رشته ایران‌شناسی همین خاصیت را در باطن خود دارند. شاید تا زمانی که این احساس را داشته باشم می‌توانم به مطالعه فرهنگ و هنر ایران ادامه بدهم. من این مختصر را به درخواست و اصرار دوستم آقای نادر مطلبی کاشانی نوشتم.

تهران، خرداد ۱۳۹۸



مقاله‌های پیش‌تر نوشته‌شده  
و پیشکش‌شده به استاد یوشیفوسا سکی



## «سکی» مذهب ژاپونی<sup>۱</sup>

ایرج افشار

دیروز دکتر هاشم رجب‌زاده - دوست دیرینم که در دانشگاه اُزاکا تدریس فارسی و فرهنگ ایرانی را برعهده دارد و در ۱۵ سال اخیر مقالات زیادی دربارهٔ ایرانشناسی در ژاپن نوشت و مقداری از فلسفه و ادبیات اصیل و قدیم ژاپنی را به فارسی ترجمه کرد - از در درآمد و دیدارمان تازگی یافت.

این بار هدیهٔ زیبایی که به یادگار آورد، کارت‌پستالی است که نمونه‌ای از کارهای تذهیب پوشیفوسا سکی ژاپونی بر آن چاپ شده است.

سکی از ایرانشناسان ژاپونی است. فارسی را خوب فراگرفته است. چندسالی در ایران به مطالعهٔ موسیقی ایرانی پرداخت. با مرحوم مهدی برکشلی کار می‌کرد. مقاله‌ای هم در زمینهٔ موسیقی نوشت که در فرهنگ ایران‌زمین چاپ کرده‌ام.

پس از موسیقی به هنرهای کاغذ و تذهیب پرداخت. ابتدا کاغذسازی ابری را آموخت و نمونه‌هایی از آن در ژاپن ساخت که جلد دفتر کرده بود و یکی از آنها را که به من داده بود اینک نزد محمدحسین اسلام‌پناه (کرمان) است.

حالا معلوم می‌شود که به تذهیب روی آورده است و کارش به آنجا رسیده است که از نمونه‌های هنرش کارت‌پستال چاپ کرده‌اند و می‌فروشند.

البته در تذهیب او آثار ایرانی و عثمانی مخلوط است. عیبی هم ندارد. همین قدر که توانسته است این هنر را در ژاپون به بازار آورد، باید به او آفرین گفت.

خط کوفی داخل کتیبهٔ تذهیب «بسم‌الله الرحمن الرحیم» است و آن را متأثر از هنر دورهٔ تیموری بدین شیوه پرداخته است.

سکی سال‌هاست که در توئیو بونکو (کتابخانهٔ شرقی) در بخش کتاب‌های فارسی و ترکی و عربی کار می‌کند و از کسانی است که در مجموعه‌سازی کتاب برای آن کتابخانه رنج بسیار بر خویش هموار کرد و در هر سفری مقداری کتاب خرید و با خود برد.

۱. کلک، ش ۵۵ و ۵۶ (آبان ۱۳۷۳): ۳۰۲.

## ژاپونی و تذهیب و تشعیر<sup>۲</sup>

ایرج افشار

یوشیفوسا سکی - سکی نام شناسایی اوست - از ایرانشناسان چندهنره ژاپونی است. فارسی را آسان صحبت می‌کند. موسیقی ایرانی را خوب می‌شناسد. در متون کهن موسیقایی فارسی و عربی پژوهش کرده است، که یکی از کارهای او سال‌ها پیش در مجله فرهنگ ایران زمین چاپ شده است. در تذهیب و تشعیرسازی به سبک ایرانی استادی دارد. کاغذ ابری می‌سازد. این است نمونه‌ای از قطعه تذهیبی که به تازگی ساخته و آن را به صورت کارت پستال در ژاپون چاپ کرده است. اگر بدون این اشاره به چاپ می‌رسید، تصور آن می‌رفت از کارهای مذهبان عصر تیموری است.

---

۲. بخارا، ش ۷ (مرداد و شهریور ۱۳۷۸): ۱۰۵-۱۰۶.

## دیداری دیگر با یوشیفوسا سکی قضیه نعل در شمسه<sup>۳</sup>

ایرج افشار

با یوشیفوسا سکی (ایرانشناس ژاپونی) صحبت نسخه‌های خطی فارسی در ژاپون شد. گفت عجب است که از روزگار ناصرالدین‌شاه دیپلومات‌های ژاپونی به ایران آمدوشد داشته‌اند ولی هیچ‌یک - برعکس اروپایی‌ها - در صدد خریدن و بردن نسخه خطی نبوده‌اند. به همین ملاحظه در ژاپون نسخه خطی مهمی به زبان فارسی نمی‌شناسم.

می‌گفت اما ۲۰ سال پیش که از ایران به ژاپون برگشتم، دوستی به من گفت که پیش از جنگ جهانی، یک نقاش ژاپونی که در اروپا زندگی می‌کرد، چون به نسخه‌های مصور فارسی علاقه‌مندی داشت چندین نسخه خطی مانند گلستان و خمسه نظامی و شاهنامه و اقران آنها خریده بود که بیشتر کار هندوستان بوده است و چون به ژاپون بازمی‌گردد (همان پیش از جنگ)، نمایشگاهی از آنها برگزار می‌کند و در همان موقع دفترچه‌ای در معرفی اجمالی آنها به چاپ رسانیده بود که بعدها نسخه‌ای از آن را در خانه‌ای که زنش زندگی می‌کرد دیده بودم. اما زنش گفت در جریان جنگ چون بمب قسمتی از خانه ما را خراب کرد چندتا از نسخه‌ها در شعله آتش سوخت و نسخه شاهنامه که مصور بود از آن جمله بود. سکی گفت از آن شاهنامه عکس یک برگش در آن جزوه چاپ شده است و به طوری که ۲۰ سال پیش دیدم چون خط آن نسخه نسخ بود، دانستم که نسخه ارزشمندی بوده است. سکی نه نام نقاش به یادش مانده نه اینکه در آن جزوه از چند نسخه سخن رفته بود. قرار شد چون به ژاپون بازمی‌گردد با پرس‌وجو بتواند آن زن بیو را بیابد و عکسی از آن جزوه برایم فراهم کند.

سکی دو سه<sup>۴</sup> سال در ایران تحصیل کرد. در سفر اول خود علاقه‌مند به مطالعه در موسیقی ایران بود.

۳. بخارا، ش ۶۶ (مرداد و شهریور ۱۳۷۸): ۱۶۷-۱۶۸.

۴. هفت سال صحیح است.

دو مقاله هم به من داد (به فارسی) که یکی در آینده چاپ شد و دیگر در فرهنگ ایران زمین. پس از آن سفر تحصیلی، بیش از ده بار به ایران و ترکیه برای مطالعه در نسخه‌های خطی فارسی سفر تحقیقاتی کرده است. این سفرها همه در پی مطالعه و بررسی نسخه‌های خطی آرایشی و قطعات خوشنویسی بود و در این زمینه از جمله مرقع مشهور سلطان یعقوب را در طوپقاپوسرای مورد رسیدگی دقیق قرار داد و برای آن فهرستی ممتاز ساخت.

سکی فارسی را روان و مطمئن و روشن و درست صحبت می‌کند و اصطلاحات مربوط به تذهیب و خط و تجلید را بسیار خوب می‌داند. از هنرهای او ساختن کاغذهای ابری دلپسند است به شیوه ایرانی. این بار آمده است که از نسخه‌های قانون الصور صادقی، نقاش عصر صفوی، عکس بگیرد. زیرا به تصحیح آن متن و مطابقت چاپ روسی آن با چاپ دانش پژوه مشغول شده است تا پس از رفع ابهامات و اشکالات آن را به ژاپنی ترجمه کند.

کار دیگری که در دست دارد، مطالعه موشکافانه درباره گلستان هنر است. به راستی هنردوستی موشکاف و عاشق ریزه‌یابی در تحقیق است.

امشب از من پرسید چرا ایرانی‌های استاد در زمینه هنر نقاشی خود نوشته مهمی که جنبه پژوهشی و غیراحساسی داشته باشد، نوشته‌اند و نمی‌نویسند. امیدم آن است که کسی علت واقعی این سخن راست را بنویسد.

سکی مشکلی را طرح و به من ایراد کرد و آن مربوط به ضبط اصطلاحی در «عرضه‌داشت ملازمان کتابخانه بایسنغر» بود که متنش را در کتاب برگ بی‌برگی (یادنامه استاد رضا مایل)، به همت فرزند دانشمندش نجیب مایل هروی چاپ کرده بودم. نگارش این عرضه‌داشت به جعفر تبریزی خطاط منسوب است. در آنجا این عبارت آمده است: «مولانا شهاب دیباچه و چهارلوح و شرف دیباچه صورنگری را طلا نهاده و هشت نعل شمسه میان دیباچه را تحریر کرده و حالی به یک موضعی دیگر از عمارت گلستان مشغول است».

ایرادش این بود که من توضیحی درباره «نعل» نداده‌ام، اگرچه در فهرست اصطلاحات متذکر آن شده‌ام. حق با او بود. زیرا مناسبت میان نعل و نسخه خطی چه می‌تواند باشد. به ایشان گفتم امروزه به اشکال نیم‌دایره‌ای که در کارهای هنری دیده می‌شود «دال‌بر» می‌گویند و در قدیم به نیم‌دایره‌هایی که اطراف «شمسه» رسم می‌شد، چون به شکل هلال نعل است آنها را نعل می‌گفته‌اند. کما اینکه همین اصطلاح در بنایی برای نعل درگاه که قوسی بود تا چندی پیش به کار می‌رفت.





## یادگارهای ملموس

محمدحسین اسلام‌پناه (کرمان)<sup>۱</sup>

از آنجا که زنده‌یاد استاد ایرج افشار لطف و محبتی به من داشت و در راه‌اندازی صحافی سنتی «کهنه‌کتاب» مشوق من بود، قرآن‌های خانوادگی و کتبی را برای مرمت و تجلید به من می‌سپرد. از یادگارهای ملموس او به این بنده ناملموس، تعدادی باقی مانده است که عرض می‌کنم:

۱. کتابی را که زنده‌یاد همایون صنعتی به او اهدا کرده بود با چرمی سرخ‌رنگ برایم فرستاد جهت تجلید که طبق دستورش عمل کردم.

۲. پاکتی محتوی مقداری تکه‌کاغذهای قدیمی و چرم مستطیل شکل خردلی‌رنگ به طول  $۱۶ \times ۴۰$  سانتی‌متر، با یادداشتی در پشت پاکت که «چرم اقلأ یکصد سال دارد».

۳. دفترچه‌ای شامل ۹ برگ کاغذ فرنگی ضخیم رنگی، به اندازه  $۱۴ \times ۲۱/۵$  سانتی‌متر، با یادداشتی در صفحه اول آن.

۴. و بالاخره آنچه مورد نظر این یادداشت است و عیناً نقل می‌گردد، در سلسله «تازه‌ها و پاره‌های ایران‌شناسی» (کلک، ش ۵۵-۵۶، مهر و آبان ۱۳۷۳: ۳۰۲) به چاپ رسیده است: «... [سکی] پس از موسیقی به هنرهای کاغذ و تذهیب پرداخت. ابتدا کاغذسازی ابری را آموخت و نمونه‌هایی از آن در ژاپن ساخت که جلد دفتر کرده بود و یکی از آنها را که به من داده بود اینک نزد محمدحسین اسلام‌پناه (کرمان) است». به اندازه  $۱۸ \times ۲۶/۵$  سانتی‌متر، ۳۰ برگ، کاغذ سفید، جلد ابری و ته‌دوزی ظریف سبک ژاپنی (تصاویر ۱ و ۲).

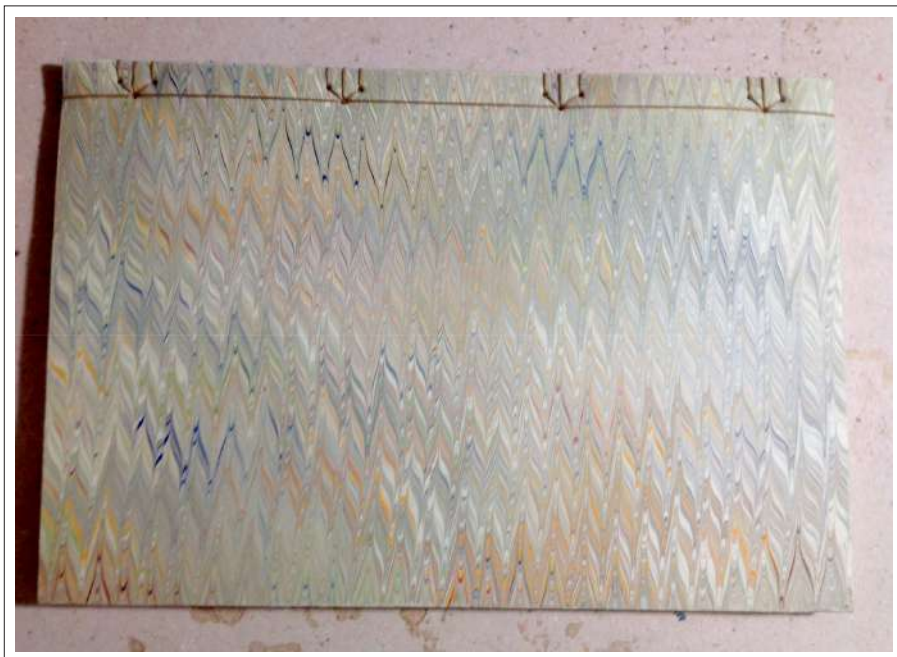
این دفتر از دو نظر برایم اهمیت دارد: اول، یادگاری‌ای است از استاد ایرج افشار، و دیگر حکایت از دقت و ظرافت دوخت و دوز عطف آن دارد.

این اولین بار بود که اسم استاد سکی را می‌شنیدم و دقت و ظرافت کار او را در صحافی می‌دیدم. بعداً هرچه کوشش کردم من هم عطف کتابی را به ظرافت و دقت ایشان تهیه کنم، امکان نداشت (تصویر ۳).

۱. مهندس در معدن و نیز مهندس در آب و فاضلاب؛ صاحب دکان «صحافی کهنه‌کتاب» در بازار وکیل‌آباد کرمان.



تصویر ۱.



تصویر ۲.



تصویر ۳.

بعد که از نزدیک با ایشان آشنا شدم و کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایشان را برای همکاری‌های علمی در خصوص بررسی مرقعات کتابخانه دعوت نمود و نیز آثار پژوهشی ایشان در مجله نامه بهارستان دوره اول (به مدیریت نادر مطلبی کاشانی) منتشر شد و دیدم، الحق پی به دقت و وسواس و خصوصیت کارهای ایشان بردم. ریزه‌کاری‌های تزئینات فنی نسخ خطی، اعم از قاعده جدول‌کشی و فن زرافشان و کاغذسازی ابری و نیز تمام فنون و رموز نسخه‌پردازی به‌کاررفته در مرقعات سلطان یعقوب و یا دیگر نفایس خطی موجود در کتابخانه مجلس، دانشگاه و ملک. بعد هم مقاله‌ای عالمانه و محققانه از ایشان در مجله پژوهش‌های نسخه‌شناسی که باز به اهتمام دوستم نادر مطلبی کاشانی منتشر می‌گردد خواندم که دوستداران نسخ خطی را موهبتی بادآورد است. سعیش مشکور و همتش والا.





## ایرانشناس قلندر ژاپونی

ایرج پارسی نژاد<sup>۱</sup>

من با یوشیفوسا سکی در مدت اقامت ۱۷ ساله‌ام در ژاپن (۱۹۸۵ تا ۲۰۰۲م) آشنا شدم. در آنجا او را بیشتر با دوست همکار و دانشمندش پروفیسور تاکاشی ایوامی در کتابخانه شرقی «Toyo Bunko» می‌دیدم. در همان آغاز برخورد دیدم که سکی به خوبی به زبان فارسی محاوره‌ای تسلط دارد. در آشنایی بیشتر دانستم که او چندسالی در تهران اقامت داشته است و در سال ۱۳۵۰ به بعد در دانشگاه تهران و «مرکز حفظ و اشاعه موسیقی ایران» به سرپرستی دکتر داریوش صفوت، همراه با هنرجویانی با اندک‌زمانی در قبل و همزمان و بعد از او مانند محمدرضا لطفی، داریوش طلایی، پرویز مشکاتیان و حسین علیزاده و دیگران ردیف‌های موسیقی ایرانی را از محضر استادانی مانند دکتر نورعلی خان برومند، دکتر مهدی برکشلی، سعید هرمزی، هرمز فرهنگ، محمود کریمی و دیگران فراگرفته است.

سکی در سال‌های بعد به هنر نسخه‌پردازی و کتاب‌آرایی ایرانی و مشخصاً فنون و رموز مرقع‌سازی علاقه‌مند شد و در کار خود به استادی رسید. چندسالی هم همراه با خانم پروفیسور دکتر میناکو میزونو، دانشمند ترک‌شناس ژاپنی و متخصص هنر اسلامی و همسر دوست فقیدم ایدین یامان‌لار - در کتابخانه موزه طوقاپوسرای استانبول به تحقیق در مرقعات سلطان یعقوب پرداخت.

آنچه از خصلت و خصوصیات شخصی این دوست دانشمند و ارسته ژاپنی می‌توانم گفت، اینکه او قلندر آزاده‌ای است که در میان همکاران اهل تحقیق دانشگاهی خود در ژاپن، همتای او را کمتر دیده‌ام. اهل معنایی که بی‌اعتنا به زخارف دنیوی در جامعه‌ای مادی، آزاد از هرچه تعلق، طلبه‌وار تنها به دل‌بستگی‌های معنوی خود توجه داشته و در حوزه مطالعات ایرانشناسی در کار خود بی‌همتا و یگانه است.



۱. استاد پیشین دانشگاه توکیو.



## بازیابی «مُرَقع بهزاد»؟

فرانسیس ریشار (پاریس)<sup>۱</sup>

ترجمه سحر وفایی تاج‌خاتونی

هدف من از نگارش این یادداشت کوتاه، که به همکار و دوستمان یوشیفوسا سکی تقدیم می‌کنم، در واقع جلب نظر شما به سندی است که چندان مورد توجه پژوهشگران قرار نگرفته است. همکاران، یوشیفوسا، نسخه‌شناس حاذق، تاریخ‌دان خوشنویسی و موسیقیدان، امروز یک دانشمند و استاد نامدار شده است. دوستی ما به زمان‌های دور بازمی‌گردد، دوره‌ای که (۱۳۴۹-۱۳۵۰) در دانشگاه تهران دانشجو و در خوابگاه کوی دانشگاه همسایه بودیم. در همان زمان هم، یوشیفوسا یک موسیقیدان بی‌مانند بود و با شوق جهان ادبیات و خوشنویسی را کشف می‌کرد. من همواره با تحسین، کارهای او را، که همیشه بی‌نهایت خاص و دقیق هستند، دنبال کرده‌ام به اکتشافاتش در استانبول یا تهران رشک برده‌ام و نتایج پژوهش‌هایش را تحسین کرده‌ام. بسیار خرسندم که می‌توانم مراتب ارادتم را به او ابراز کنم و برایش آرزوی موفقیت کنم، چرا که موضوعات مورد علاقه ما همواره بسیار به هم نزدیک بوده‌اند. من حتی گاهی پنهانی به استعداد او، رشک برده‌ام. چرا که او نه تنها یک مورخ هنر آگاه است، بلکه یک دانشمند، به معنای واقعی کلمه و به فاخرترین شکل ممکن آن است.

اگرچه سندی را که می‌خواهم از آن سخن بگویم، عبادالله بهاری<sup>۲</sup> در کتابش در مورد بهزاد منتشر کرده، اما باز هم به قدر کافی مورد توجه قرار نگرفته است. متن مورد بحث، نوعی دیباچه است که در چند مجموعه منشآت یافت شده و احتمالاً همگی از یک مجموعه واحد متون گلچین شده توسط منشیان عصر تیموری گرفته شده‌اند. همچنین، ما به تازگی نسخه‌ای دیگر از آن را یافته‌ایم که در مجموعه‌ای در کتابخانه ملی تاجیکستان (کتابخانه فردوسی سابق) نگهداری می‌شود. این نسخه نشان می‌دهد، این متن، به‌ویژه در زمان شبانیان بخارا، در آسیای مرکزی منتشر شده است.

۱. بازنشسته کتابخانه ملی فرانسه و استاد رشته نسخه‌شناسی.

2. Ebadollah Bahari, *Bihzad, Master of Persian Painting*. London, Tauris, 1996

مجموعه منشآت شماره ۱۸۶۲ کتابخانه ملی تاجیکستان حاوی نامه‌های رسمی و اسنادی است که به‌عنوان نمونه استفاده می‌شدند و یادگار فعالیت منشیان ناشناسی است که گمان می‌رود از اطرافیان تیموریان بوده‌اند. به نظر می‌رسد که این مجموعه در دوران ظهیرالدین محمد بابر (۸۸۸-۹۳۷ ق/۱۵۳۰-۱۴۸۳ م) شکل گرفته است، فردی که زندگی‌اش ارتباط تنگاتنگی با تاریخ آسیای مرکزی دارد. بدون تردید، بیشتر بخش‌های متشکل این مجموعه منشآت نیز در همان زمان ساخته یا گردآوری شده‌اند.

در این منشآت به شماره ۱۸۶۲، پس از رونویس سندی که به گفته برهان‌الدین کرمانی - طیب‌الغبیغ (د. ۸۹۰ ق) - در باب اجتناب از شرابخواری است، در میان اسناد گوناگون دیگر، به یک «پیشگفتار» برمی‌خوریم که دیباچه دفتری است که شامل چندین خوشنویسی و نقاشی بوده، یا قرار بوده که باشد. به نظر می‌رسد، نام این مجموعه یا مرقع، که به‌ظاهر آثار هنرمندان گوناگونی در آن گردآوری شده، «مرقع موقع» بوده و احتمالاً همانطور که از نام آن برمی‌آید، به دست کمال‌الدین بهزاد تدوین شده بوده است، اما به احتمال زیاد پیشگفتار را یک منشی در هرات به آن اضافه کرده است. نام بهزاد هم چندین بار به صورت بهزاد یا کمال‌الدین بهزاد همراه با القاب بسیار تحسین‌آمیزی در خود متن آمده و هنرش با مانی قیاس شده است.

مرقع موقع که جامع آن مظهر صور رشد و رشاد استاد بهزادست نویسنده:

نقاش ازل گشاد چون چهره مهر      آراست مرقعی از اوراق سپهر  
تصویر در آن نمود بی رنگ و قلم      چندین صنم جلوه‌گر روشن چهر

چون ارادت کامله مصور بیچون و مشیت شامله صانع کن فیکون به ایجاد صور کارخانه بوقلمون متعلق شده، چهره‌گشای عنایت ازل بقلم مکرمت لم یزل ...

بدون شک، مرقع‌کاری<sup>۳</sup> در عصر تیموریان کاملاً شناخته شده بوده است. هر چند این مرقع‌ها به دست ما نرسیده‌اند، چرا که مجموعه‌ها دست به دست شده و محتویاتشان پراکنده شده‌اند، اما ما بر اساس شعر کوتاهی از شرف‌الدین علی یزدی - منتشر شده توسط ایرج افشار - دریافته‌ایم که مرقعی مربوط به نیمه اول قرن چهاردهم وجود داشته که نقاشی روبروی صفحه عنوانش مذهب بوده و متن آن را یزدی به تحریر درآورده بوده است.

اگر محتوای خود «مرقع بهزاد» را می‌شناختیم، شاید بر اساس دیباچه کوچک این مجموعه، می‌توانستیم دانشمان را درباره این نقاش و کتابدار نامدار کامل کنیم. همچنین، این دیباچه امکان ازسرگیری بحث را در مورد داستان زندگی این نقاش و تاریخ عزیمتش به تبریز، هنگامی که به‌عنوان کلان‌تر هنرمندان

3. David J. Roxburgh, *The Persian album, 1600-1400: from dispersal to collection*, New Haven: Yale University Press, 2005, xi377 p.; ill. en noir et en coul.



قلمرو صفویان انتخاب شده بود، فراهم می‌کرد. در واقع به نظر می‌رسد او در تمام دوره ای که شاه طهماسب حاکم بوده، یعنی تا سال ۹۲۲ ق (۱۵۲۳/۱۵۲۴ م) تاریخ تاج‌گذاری اش<sup>۴</sup> در هرات مانده است. این پیشگفتار یا دیباچه که تاریخی ندارد، می‌تواند متعلق به حوالی سال ۹۲۶ ق / ۱۵۲۰ م باشد. بسیار محتمل است که تعدادی از رقع‌های مرّع بهزاد، امروز در مرّع گلشن قرار گرفته باشند: مجموعه ارزشمندی که در دوره مغول در هند گردآوری شده و امروز در کاخ گلستان تهران نگهداری می‌شود. این امر می‌تواند درباره نقاشی معروفی که تصویر باغی را نشان می‌دهد و خود هنرمند آن را امضا کرده است، نیز صحت داشته باشد. اما گمان می‌رود که علاوه بر آثار بهزاد، آثاری از دیگر هنرمندان نیز در آن وجود داشته است. این آثار کدام بوده‌اند؟ چه اتفاقی برایشان افتاده است؟ آیا ممکن است که عبیدالله خان آنها را به بخارا برده باشد؟

می‌توان در باب سرنوشت قطعات خوشنویسی‌ها نیز که در این پیشگفتار از حضورشان به تفصیل سخن رفته است، پرسش‌هایی مطرح کرد. و همچنین می‌توان از خود پرسید که آیا ممکن است بعضی از این رقع‌ها، در مرّع برجسته اردبیل - مجموعه خوشنویسی‌هایی که بیشترشان از هرات آمده‌اند و امروزه در رده Dorn 147 کتابخانه ملی سنت پترزبورگ نگهداری می‌شوند - جای گرفته باشند؟

در مجموعه Dorn 147 تعدادی از آثار خوشنویسانی که در عصر بهزاد زیسته‌اند مانند یاری مذهب وجود دارد، اما بسیاری دیگر متعلق به بعد از سال ۹۲۶ ق / ۱۵۲۰ م هستند و هیچ‌کدام از نقاشی‌هایی که در پیشگفتار به وجود آنها اشاره شده است، در این مجموعه موجود نیست. هرچند بعضی رقع‌ها ممکن است از آنجا آمده باشند، اما بدون شک این در مورد مرّع موقع صدق نمی‌کند.

بنابراین باید امیدوار بود که کشف سرنخ‌های جدید، این امکان را فراهم سازد تا بتوانیم به این مهم دست یابیم که این مجموعه، به‌عنوان شاهد اصلی دانش ما در باب مکتب هرات، چگونه پراکنده شده است؟ آیا صفحاتی از آن به‌جا مانده است؟ اگر چنین است این بخش‌ها چگونه به ما رسیده‌اند؟ اکتشافات یوشیفوسا سکی درباره محیط کتابخانه‌های عصر تیموری و آق‌قویونلوها به ما نوید می‌دهد که ممکن است روزی این معما حل شود.



4. C'est la position adoptée par Sheila R. Canby dans *Hunt for Paradise, Court Arts of Safavid Iran 1501-1576*, Milan, Skira, 2003, p.80



## با درود بی حدّ و قیاس

هاشم رجب‌زاده (ژاپن)

این نوشته را که قطره‌ای از دریای یادها و خاطره‌ها از مهر بی حدّ و قیاس رفیعی شفیق و ایران‌پژوهی ایران‌دوست در دیار آشناست چنین نامیده‌ام زیرا که این عبارت خاطره‌انگیز را همیشه و هر بار در آغاز نامه‌های فراوان و جدانگیز و پُر محتوای این دوست همیشه مهربان یافته‌ام.

در آغاز دوره دوم اقامتم در ژاپن، از تابستان ۱۳۶۱ و این بار برای تدریس و تحقیق، پس از آن که زنده‌یاد استاد ایرج افشار را از حال و کار تازه‌ام آگاهی دادم به زودی نامه‌ای شوق‌برانگیز نوشتند که در آن پس از تأیید تصمیم به ادامه کار در محیط دانشگاهی خواسته بودند که نشانی آقای یوشیفوسا سکی و چند ایران‌پژوه دیگر (تا آنجا که در یاد دارم آقایان تاکاشی ایوامی، شیگه‌رو کاماتا و ماساتاکا تاکه‌شیتا) را که تازه دوره تحصیلمشان را در ایران به پایان برده و به ژاپن بازگشته بودند برایشان بنویسم تا با آنها مکاتبه داشته باشند. پیغام را، بیشتر از طریق شادروان کونیچی هانه‌دا، به همه‌شان رساندم؛ و از این میان آقایان ایوامی و سکی در همان هفته به اتاق مطالعه‌ام در دانشگاه مطالعات خارجی توکیو آمدند و گفتند که خودشان برای استاد ایرج افشار نامه می‌نویسند. آشنایی و دوستی‌ام با این دو پژوهنده فاضل و ایران‌دوست که به فارسی روان و فاخر در تراز ادیبان فرهیخته ایرانی سخن می‌گفتند و می‌نوشتند از همان روز آغاز شد، و هر چه می‌گذشت بیشتر مجذوب آشنایی گسترده و عمیق آنها با معارف ایرانی در زمینه کار و تحقیقشان و به خصوص در کتابشناسی شدم. پیداست که با استاد سکی که اجتماعی‌تر و به مکاتبه و محاوره شایق‌تر بود انس و مکاتبه و مصاحبت بیش‌تری داشتم؛ اما همواره عمق دانش استاد ایوامی را - که روز جمعه ۱ سپتامبر ۲۰۱۷ / ۱۰ شهریور ۱۳۹۶ درگذشت - در معارف اسلامی و شاخه‌های دیگر ایران‌پژوهی و نیز استغنا و عزت نفس این عالم عارف و ارسته را ستایش می‌کردم.

## دیداری از یک کتابفروشی

در ایران هم، هرگاه که سفرمان هم‌زمان می‌شد، در هر فرصت با هم به کتابفروشی‌ها سر می‌زدیم؛ بیشتر به کتابفروشی‌های جلوی دانشگاه تهران و به گنجینه‌داران کتاب‌های کهنه و نایاب در راهروهای تودرتو و زیرزمین‌ها و بالاخانه‌های دور و بر میدان نزدیک آنجا، که هم فال بود و هم تماشا و بارها و بارها چشمان تیزبین و شاهین‌ذهن تندپرواز دوست نازنینم به یک نظر کتابی را که دیرزمانی پی آن گشته و نیافته بودم میان انبوه کتاب‌ها و لایه‌های تودرتوی قفسه‌ها پیدا می‌کرد و بیرون می‌کشید و یک دنیا شور و شادی در دل و جانم می‌ریخت.

به یاد ماندنی‌ترین خاطره‌ام از این گشت و گذارها دیداری است که یک یا دو بار با این دوست فرهیخته کتابشناسم از «آئینه کتاب» داشتم، که حجره و در واقع مخزن و گنجینه‌ای بود از بسیاری آثار چاپ‌شده قدیم در اندیشه و دانش ایرانی و معارف اسلامی در دو دهه مغازه در بر شرقی خیابان خاطره‌انگیز پردرختی که چند قدم پایین‌تر از آن خیابان آذربایجان آغاز می‌شود و راست و یکره به خیابان خوش پُر از یادها و یادگارهای سال‌های نوجوانی‌ام می‌رود. همان که وارد شدیم کتابفروش، یا به‌راستی کتابدار این گنجینه که قبای بلند و محاسن آراسته‌اش مرا به یاد استاد عزیز بزرگوام در دانشکده حقوق مرحوم دکتر محمود شهابی می‌انداخت به ما خوشامد گفت، و استاد سکی بی‌درنگ پشت پیشخوان رفت و از نزدیک در طبقه اول و دوم سرگرم دیدن قفسه‌ها و یافتن کتاب‌هایی شد که در جستجویش بود. شادروان آقای حسین فشاهی، صاحب کتابفروشی، مرا هم دعوت کرد که پشت پیشخوان و به باریکه‌راهی که مخصوص کتابفروش است بروم و قفسه‌ها را که به ترتیب موضوعی مرتب شده و انباشته از کتاب‌های ارزنده، مطلوب اهل پژوهش بود از نزدیک و سر فرصت نگاه کنم و هر کتاب را که می‌خواهم بردارم و ورق بزنم.

## یادی از استاد روانشاد توشیهیکو ایزوتسو

استاد سکی بعداً برایم گفت که از سال‌های آغاز تحصیل در ایران در دهه ۱۳۵۰ با آقای فشاهی آشنا شده بود، هنگامی که او در کوچه‌ای در خیابان ناصرخسرو با شراکت مرحوم حاج حسین بارفتنی کتابفروشی «شمس» را داشت و همان سال‌ها هم معروف بود که کتابشناسی آگاه و خیره‌است، و با دوست گرمابه و گلستانش زنده‌یاد استاد تاکاشی ایوامی زیاد به آنجا می‌رفت و آقای فشاهی برایشان کتاب‌هایی را که در جستجویش بودند می‌یافت و نیز کتاب‌هایی را که در زمینه‌ها و موضوع‌های مورد علاقه‌شان بود معرفی می‌کرد. ذوق و دانش خوبی هم در علوم اسلامی داشت، و گاهی می‌دیدند که با روحانیان یا طلاب علوم دینی که به مغازه‌اش می‌آمدند بحث و گفتگو یا تبادل نظر می‌کنند. خلق و خویی هم داشت که او را از کتابفروش‌های دیگر متمایز می‌کرد، و برای نمونه نمی‌پسندید که مشتری‌ها چانه بزنند. در کتابفروشی شمس که ته همان کوچه در خیابان ناصرخسرو بود بسیاری کتاب‌های چاپ سنگی را می‌شد پیدا کرد،

و زنده‌یادان استاد ایزوتسو و استاد ایوامی آنجا را بسیار دوست داشتند، و نرسیده به آن کوچه هم دکه‌ای بود که آقای منوچهری آن را می‌گرداند و پسر کوچکش هم او را یاری می‌کرد، و با همهٔ کوچکی و کمی‌جا کتاب‌های خوبی داشت و مرحومان ایزوتسو و ایوامی می‌گفتند که او از فشاهی ارزان‌تر می‌فروشد. یک‌بار ایوامی از او قبسات میرداماد را خریده، و بعد که از روی اتفاق ایزوتسو نزد او رفته و این کتاب را خواسته منوچهری به او گفته بود که آن را داشته اما به یک ژاپنی فروخته، و ایزوتسو فهمیده بود که آن ژاپنی ایوامی بوده است. باری دیگر هم کتاب کم‌برگی دربارهٔ موسیقی در روزگار ساسانیان را به ۳۰ تومان، که آن سال‌ها برای یک کتاب کهنه بهای گزافی بود، از کتابفروشی دهخدا خریده بودند، و پس از چندی که نزد منوچهری رفتند و دیدند که از آن کتاب دارد قیمت آن را پنج تومان گفته بود.

### «کتاب‌گردی» در توکیو و اوساکا

هر بار که استاد سکی به اوساکا می‌آمد یا من فرصتی می‌یافتم که به توکیو بروم، بهرهٔ عمده‌ای از وقت یکی دو روزه‌مان با هم به کتاب‌گردی یا پرسه زدن در خیابان‌های مرکزی شهر و گذرهای جلو دانشگاه‌های معتبر که محلهٔ کتابفروشی‌های قدیمی است می‌گذشت. در توکیو بیشتر به محلهٔ جیموجو کاندو و خیابان روبروی دانشگاه توکیو، محلهٔ کوئنجی، و محلهٔ واسدا و گذرهای نزدیک دانشگاهی به همین نام می‌رفتیم که پُر بود از دکان‌های بزرگ و کوچک کتاب‌های کهنه که از مجموعه‌های همیشه پرخریدار یا کمیاب چند ده هزار پنی تا کتاب‌های جیبی یکصد پنی که به انبوه روی میزهای لبه‌دار بیرون مغازه می‌ریختند داشتند که حتی میان این کتاب‌های ارزان هم گاهی آنچه به دنبالش بودم (اکثراً یادداشتهای یا خاطره‌نوشته‌های ژاپنی‌های سفر کرده به ایران یا ترجمهٔ ژاپنی آثار کلاسیک ادب فارسی یا سفرنامه‌های ایران اروپاییان) پیدا می‌کردم، و گاهی هم نقاشی‌های چاپ چوبی قدیم ژاپنی (اُوکی‌یونه) که می‌شد قاب کرد یا در آلبوم نقش‌های قدیم ژاپنی گذاشت یا روی جلد کتاب‌های فارسی مرتبط با ژاپن را با آن زینت داد.

### کاغذهای دست‌ساز قدیم ژاپنی با طرح و نقش اندازی‌های هنری

در هر سفرم به توکیو حتماً با استاد سکی به دکان کاغذفروشی سایتو در خیابان اصلی جلوی دانشگاه توکیو هم سری می‌زدیم. آقای سایتو صاحب دکان آنجا را از پدر و اجدادش به ارث برده و کسب‌وکار پُراعتبار خانوادگی را نگه داشته بود. با همسرش روی سکوی ته دکان که پشت آن هم در پس پردهٔ منزل و مأوایشان بود می‌نشست و با خوشرویی ما را پذیرا می‌شد. کاغذها و نوشت‌افزار معمولی و نوبرآمده را در ویتترین‌های دو کنار دکان چیده بودند که ما با اینها کاری نداشتیم، و به سفارش استاد سکی یا درخواست من خانم سایتو چند بار به انبار پشت خانه‌شان می‌رفت و قواره‌های لوله‌شدهٔ انواع کاغذ ژاپنی بازمانده از دورهٔ ادو (بیش از ۱۵۰ سال پیش) یا دورهٔ میجی (بیش از یکصد سال پیش) را می‌آورد

و آقای سایتو آنها را مانند آثار هنری گران بها روی تاتامی کف سکوی دکان باز می کرد و در وصف هر کدام شرحی می گفت. بیشترین خریدم در کتاب و کاغذفروشی های توکیو را در آنجا می کردم، و هر بار میان ۲۰ تا ۴۰ هزار ین قیمت کاغذهایی را که پسندیده و جدا کرده بودم می دادم و شاد و شاکر از دکان بیرون می آمدم. بیشتر این کاغذهای دست ساز از الیف گیاهی درست شده و یک به یک با رنگ های طبیعی یا لاک کاپری ژاپنی طرح اندازی یا نقاشی شده است، و هر برگ و قطعه آن اصالت و ویژگی خود را دارد. بعدها و پس از نقش اندازی های گونه گون در خیال و تصورم، بیشتر این کاغذها را برای پوشاندن پنجره های چوبی ژاپنی (شوجی) که جلوی پنجره های شیشه ای یا به دیوارهای خانه آویخته ام یا برای خوشنویسی فارسی به کار بردم یا به دوستان هنرشناس هدیه دادم. این کاغذها ساختی هنرمندانه و طرح و نقش های بسیار زیبا داشت. دکان سایتو سرنوشت عجیبی پیدا کرد. حدود ۲۰ سال پیش برنامه ویژه ای در تلویزیون شبکه ملی سراسری ژاپن (NHK) دیدم که گنجینه کاغذهای قدیم و نفیس فروشگاه سایتو را معرفی می کرد؛ و پس از آن با افسوس فراوان شنیدم که فردای روزی که این برنامه نشان داده شد انبوهی از مردم از توکیو و نواحی دور و نزدیک آن که تازه دانسته بودند که چنین یادگارها و آثار هنر کاغذسازی ژاپن هنوز در اینجا یافت می شود مانند قحطی زدگانی که بوی نان داغ و تازه به مشامشان برسد به دکان سایتو هجوم آورده و هر چه را که داشت خریده و برده بودند.

در اوساکا اینگونه محل ها کم تر، و منحصر بود به یک راسته زیر ایستگاه مرکزی خط راه آهن شهری هانکیو در محله اومه دا در مرکز شهر و چند دکان قدیمی در بازار سرپوشیده یا قیصریه محله تجاری شینسای باشی در پایین شهر. در چند ساله گذشته با افسوس فراوان دیده ام که نزدیک به همه دکان ها و حتی فروشگاه های بزرگ این محله به دکان های فروش اقلام لوازم آرایش خانم ها که مورد اقبال و هدف خرید یغماگرانه مسافران نوکیسه چینی است بدل شده، و جز یک دکان کوچک اثری از فروشگاه های کتاب های کهنه و نوشت افزار خوشنویسی ژاپنی در این راسته برجا نمانده است.

یافتن کتاب های مورد علاقه ام از سوی این دوست مشفق نازنین فقط با سرزدن به کتابفروشی ها در هر فرصت دیدار مان یا گشتن تنها در دکان های کتاب کهنه نبود. با آغاز عصر دیجیتال دروازه تازه ای هم به سوی این مقصود گشوده شد، و شماری از کتاب ها را که برایم می فرستادند با جستجو در اینترنت یافته و سفارش داده یا ردیابی کرده و به کتابفروشی رفته و گرفته بودند.

## شرح و معرفی کتاب ها

در کتاب های تازه یافته که دوست دانشورم پس از پرس و جو به دست آورده یا از روی اتفاق در کتابفروشی به آن برخورده و مناسب حال و کارم یافته و برایم گرفته است، به فرستادن و خلاص شدن از زحمت و درخواست وقت گیر من بسنده نمی کند؛ و بیشتر آنها را خود می خواند یا فی الجمله از نظر نکته یاب و نقاد خود می گذراند و یادداشتی هر چند کوتاه در معرفی آن می نویسد و با این مهر و لطف ارزشمند خود کارم

را برای انتخاب مطالبی که باید برگرفته یا تحقیق یا ترجمه شود آسان می‌سازد. نمونه این لطف و یاری پنج صفحه یادداشت درباره شش کتاب تازه یافته است که با نامه مهرآمیز ۱۰ اوت ۲۰۱۵ با کتاب‌ها و در روزهای پر مشغله انتقال محل کتابخانه و مقارن سفر خود به ایران برایم فرستاده‌اند. تصویر برگ دوم نامه‌شان را پیوست این نوشته می‌گذارم، و کوتاه‌شده شرح معرفی کتاب‌ها را در زیر می‌آورم:

۱- **عنوان کتاب:** خون و شن و دعا. اسم نویسنده: گو مُراماتسو. تقریباً ۴۵ سال پیش یکی از استادان دانشگاه توکای سر کلاس از او... می‌گفت... صفحات ۹۳-۹۹ مربوط به مصدق است و در ص ۹۷ نوشته شده است: «به سال ۱۹۶۱ هنگامی که به تهران سرزدم بازرگانان بازار مرا صدا می‌کردند: ایدِه میتسو!»

۲- **عنوان کتاب:** تحقیق در فرهنگ ایران (قسمت آموزش). اسم نویسنده: ماساهارو (یا، شوچی) هیگوجی. ... این نویسنده کارمند شرکت هواپیمایی ژاپن بود... اگر اشتباه نکنم همین شخص داستان رستم و سهراب را ترجمه کرده بود. در این کتاب نظام آموزشی جدید ایران را خوب معرفی کرده و آیین‌نامه‌های مؤسسات آموزشی ایران را ترجمه کرده است، و همچنین نفوذ عقاید سعدی شیرازی در آموزش و تربیت را بیان کرده است. چون این کتاب در سال ۱۹۴۰ به چاپ رسیده و چندان شناخته نشده است شاید ارزش داشته باشد.»

۳- **عنوان کتاب:** ایران. اسم نویسنده: کاواساکی کی ایچی. این آقا به سال ۱۹۳۶ به ایران رفت و فارسی خواند. با اینکه این کتاب برای آشنایی مختصر با کشور و فرهنگ و تاریخ ایران نوشته شده مفاد آن جاذب است. مخصوصاً فصل اولش جریان عودت موقتی که بر اثر پیشروی آلمان و به فشار انگلیسی‌ها ژاپنی‌ها مجبور به ترک ایران شدند بسیار جالب توجه است...»

۴- **هفته‌نامه:** شوکان آساهی. اسم مقاله: سَری: وضع ایران. اسم نویسنده: ایشی یاماکی جیرو. در روزهای هجوم انگلیس‌ها و روس‌ها این نویسنده به تهران سرزد و وضع شهر تهران و ایرانیان را در این مجله گزارش داده است. از اینکه ایرانیان به هجوم آنها چندان ناراحتی نشان نداده‌اند بسیار به شگفت آمده است. همچنین از حقه‌بازی‌ها و زرنگی‌های انگلیسی‌ها اظهار ناراحتی کرده است. تاریخ انتشار: ۱۹۴۱/۱۲/۷

۵- **اسم مجله:** ژورنیست. شماره‌های ۲۵ و ۲۶، سال ۱۹۵۲. این مجله‌ای است درباره قوانین حقوق. در شماره ۳۵ زیر عنوان قضیه نفت ایران، ارائه اعتراض شرکت نفت انگلو-ایرانی از شرکت ایدِه میتسو به دادگاه منطقه توکیو نوشته شده، و در شماره ۳۶ حکم دادگاه درج شده است که شاید شما داشته باشید؛ اما اگر در میان این دو گزارش چیزی پیدا شود خوشحال می‌شوم.»

هیچ ایرانشناس اروپایی و ژاپنی را سراغ دارید که فارسی را چنین روان و رسا و فاخر بنویسد؟

## یادداشت‌های کتابشناسانه

فرصت سفر و دیدارها اندک و کوتاه بود و در فاصله این دیدارهای شوق‌انگیز دوست کتاب‌شناس فرزانه ام دست‌کم هر چند هفته یک بار در تماس تلفنی از آخرین یافته‌هایش از چاپ‌های قدیم و کمیاب حاصل پژوهش‌های ایران‌شناسی می‌گفت و در هر مناسبت از دانش گسترده خود در این عرصه بهره‌مندم می‌ساخت. چکیده سخنش را تا آنجا که حافظه و مهارتم در کندنویسی! یاری می‌داد به قلم می‌آوردم تا با یادداشت‌های دیگر تلفیق کنم و پی‌گیر مطالب یافتنی و دانستنی باشم. چکیده چندتا از این یادداشت‌ها را در زیر می‌آورم:

۱ سپتامبر ۲۰۱۵: اوکاوا شومی که پس از شکست ژاپن در جنگ از سوی متفقین محاکمه شد و در دادگاه رسیدگی به جرایم جنگی توی سر متهم نشسته در ردیف جلوتر از خود می‌زد تا دیوانه نشان دهد درباره ایران هم نوشته است. مردم ژاپن هنوز او را دیوانه می‌دانند، اما کارهایش سنجیده و از روی سیاست و حکمت بود. نسبت به ایران احساس دوستی داشت.

۹ دسامبر ۲۰۱۵: کتاب سفرنامه و خاطرات استاد زمین‌شناسی دانشگاه کیوتو را که دو سال در مقام استاد میهمان در مؤسسه ژئوفیزیک دانشگاه تهران گذراند یافته است و برایم می‌فرستد (ترجمه فارسی این کتاب، نوشته هیده‌ئو هیگاشی‌ناکا، با عنوان یاد و خاطره‌هایم از ایران به تازگی در تهران منتشر شد (۱۳۹۷)، انتشارات طهوری).

اوایل فوریه ۲۰۱۶: تاکه‌ئو ماتسومورا اسطوره‌شناس نامی ژاپن تألیف گسترده‌ای در شش مجلد در اسطوره‌های جهان دارد (نشر کن‌دای شا، توکیو، ۱۹۲۹) که مجلد دوم آن درباره ایران و هند است.

۱۴ آوریل ۲۰۱۶: دیوان شرقی گوته (که ژاپنی‌ها نام او را گه‌ته تلفظ می‌کنند) به ژاپنی ترجمه شده است (با عنوانی نیشی-هیگاشی، گزارش شینشو سایتو، که چند ناشر آن را چاپ کرده‌اند). سفرنامه کلاویخو دو ترجمه ژاپنی دارد، که از آن میان کار نوبوئو یامادا (با عنوان چیمور تی کوکو کیکو بون، یا چیمور تی کوکور یوکوکو، به معنی سفر در قلمرو امپراتوری تیمور) بهتر است.

کتاب یادنامه شیگه رُو آراکی، نخستین پژوهنده ادب فارسی در ژاپن را یافته است و برایم می‌فرستد. این کتاب به تعبیر ژاپنی‌ها از گونه مانجو هون (کتاب خوردنی) است؛ و این تسمیه از رسم جایگزین کردن خیرات خوردنی - مانند حلوا و خرما در ایران - برآمده است زیرا که گاهی در پایان مجلس یادبود درگذشته‌ای به جای مانجو یا خوراک به آمدگان کتاب می‌دهند؛ و در این مورد هم کسی که نامش دانسته نیست این کتاب را برای توزیع میان حاضران در مجلس ترحیم و یادبود آراکی آماده کرده بود.



## فارسی دانی و فارسی نویسی

استاد سکی بیش از هر ایران‌پژوه ژاپنی مقاله‌های علمی به فارسی نوشته که برخی از آنها در مجله‌های معتبر ایران انتشار یافته است. از نخستین مقاله‌ها می‌توان از «دره‌التاج شیرازی و شرح شرفیه» (با همکاری دکتر مهدی برکشلی، در: آینده، سال ششم، ۱۳۵۹، شماره‌های ۵ و ۶) و «شرح متن باب ثالث مقاصدالالحن» (در: فرهنگ ایران‌زمین، جلد ۲۷-۱۳۶۶) یاد کرد، و پسین مقاله‌ها در دفترهای نفیس نامه بهارستان در سال‌های ۱۳۸۲ و پس از آن در مجله پژوهش‌های نسخه‌شناسی درج شده است. فهرستی هم از این مقاله‌ها در کتاب ایران‌شناسی در ژاپن (نشر مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۱۸۶ و ۱۸۲) آورده‌ام که باید روزآمد شود.

## تحقیق در مرقع‌های ایرانی گنجینه طوقاپوسرای

سفری هم با گروه دانشگاهی ژاپن به سرکردگی خانم پرفسور میناکو میزونو یامانار همراه استاد سکی به استانبول رفتم که بسیار خوش و آموختنی بود، به‌خصوص که می‌دیدم که دقت و شناخت و تخصص بالای این دوست نازنین ارجمندم در بررسی برگ‌ها و مجموعه‌های نفیس مرقع موزه طوقاپوسرای و نکته‌های ارزنده‌ای که در یافتن دقایق و حقایق باریک این برگ‌ها و آثار هنری - از کاغذ و رنگ‌آمیزی و خوشنویسی فارسی و تجلید و صحافی و دیگر اجزاء و عناصر مرقع‌ها - به آن می‌رسیدند تعجب و تحسین همگان را برانگیخته است، و کارشناسان این موزه و استادان هنرشناس ژاپنی شگفت‌زده‌اند که چرا و چگونه تا به آن روز به این رمز و رازهای پنهان در لابه‌لای برگ‌های مرقع‌ها پی نبرده بودند.

در بازار استانبول هم که دوسه بار با همراهان سفر به آنجا سر زدیدم این دوست نکته‌دان نازنین با لطفه‌پردازی و اشاره‌های طنزآلود به زبان شیرین فارسی حجره‌داران صاحب‌دل آنجا را به شوق می‌آورد و به هر غرفه و سوق و سرایی که پا می‌گذاشتیم فضایی شاد و شورانگیز پیدا می‌شد. رهاورد علمی استاد سکی از این سفر چند مقاله درباره صحافی و خوشنویسی و فن زرافشانی و دیگر جنبه‌ها و جلوه‌های هنری و کتاب‌آرایی دو مرقع سلطان یعقوب محفوظ در موزه طوقاپوسرای بوده که از سال ۱۳۸۳ در دفترهای گرانقدر نامه بهارستان انتشار یافته، و در جای خود مقدمه‌ای است برای تألیف عظیم و جامع و چندزبانه معرفی مجموعه‌های یادشده.

## حاصل عمر

در این نوشته کوتاه از جنبه‌ها و بهره‌هایی از فضایل و توانایی‌های علمی و هنری استاد سکی یاد شد و بسیاری از فضیلت‌ها و اندوخته‌های معرفتی و هنری این دوست ایران‌شناس فروتن و پژوهنده نستوه علم و هنر و ادب ایران‌زمین ناگفته ماند. جا دارد که دانشی‌مردی فهیم و دل‌آگاه و

خوش‌قربحه و هنردوست با ذهنی پویا و فرصتی چند ساله - چنانکه در یک پایان‌نامه دکترای - به مایه‌ها و عرصه‌های تلاش و توانایی‌های هنری و علمی استاد سکی بپردازد. در وصف موضوع‌های متنوعی از نمونه‌های زیر بسیار می‌توان گفت و نوشت: شناخت علمی موسیقی ایرانی، ساخت کاغذ ابری، آشنایی با احوال و آثار خوشنویسان، هنر عاج‌تراشی، طرح و تراش سنگ‌های قیمتی، تراش و ساخت آرایه‌های زیبا از سنگ لاجورد، کتاب‌آرایی، هنر صحافی و تجلید کتاب، طرح و نقش‌های روی جلد کتاب به‌شیوه قدیم، طلاکاری و آراستن کتاب با حلّ طلا، جدول‌کشی کتاب‌های نفیس خطّی قدیم، زرافشانی و نیز اندودن کاغذ با برگ طلا به‌اسلوب معمول در هنر کاغذسازی ژاپن، آهار و مهره کاغذ دست‌ساز و آماده کردن آن برای کتابت و خوشنویسی، رنگ‌آمیزی کاغذ (اوراق مُلَوَن، برای تهیه کاغذهای الوان با رنگ‌های چشم‌نواز مانند آبی و آسمانی و ارغوانی و پیازی و حنایی و زرد و سبز و زعفرانی)، تذهیب و تشعیر.

برگی از تذهیب کار سکی را که به قطع کارت پستال در ژاپن چاپ شده بود برای استاد ایرج افشار فرستاده بودم، و آن زنده‌یاد قطعه‌ای در تحسین هنرمندی وی در «تازه‌ها و پاره‌های ایرانشناسی» در مجله بخارا به قلم آوردند.



استاد ارجمند و مهریام جناب آقای  
هاشم رجب زاده

با عرض سلام و تشکر از باری همیشه انشاء الله  
احوال شریف خوش و خرم باشد. حال در انجمن اهدیه  
بمحمد الله بدعاگوسان مشغول. مجله بوکری (به معنی  
زیبایی در کتب) را خدمت شما می رستم. بعضی  
مطالب مربوط به عماد القاب شاید به درد شریف  
بخورد. این شماره درباره خوشنویسی اسلامی خوب  
گفته شده است که احتمالاً اولین رشته باشد که  
مباح خوشنویسی اسلامی در ایران معرفی شد.  
امید دارم باز هم شمارا زودتر ببینم

بامید دیدار  
۱۰، ۱۱، ۲۰۱۳  
سیدنیف مسعودی

کتاب و مقاله‌هایی که توسط تلفن به جناب عالی  
با دآوری کرده بودم خدمت شریف می‌فرستم. برای  
هر یک مختصر توضیح دادم اما جناب عالی بی زحمت  
از آنها مطالبی بردن خورگشت فرمائید. روی هر کتاب  
شماره گذاری کردم و مطابق آن شماره در کاغذ دیگر  
شرح مختصر نوشتم.

بنده بعد از او بودن، شاید پس از روز پانزده  
شانزدهم به خانه خود برمی‌گردم. پس از بازگشت  
به خانه ساکمی‌ها را تلفن می‌زنم.  
از زمانی روزها بسیار احمقانه‌تر فرمائید.

بامید دیدار  
یوسف‌نورسا سه‌م

۲۰۱۵، ۸، ۱۰



## یاد دوست قدیم پنجاهساله‌ام

داریوش طلایی<sup>۱</sup>

برای من جای بسی خوش وقتی است که می‌توانم چند کلامی درباره‌ی یک دوست قدیمی بنویسم. جناب استاد یوشیفوساسکی را از دوران دانشجویی می‌شناسم. زمانی که در سال ۱۳۵۰ به رشته‌ی کارشناسی موسیقی دانشگاه تهران وارد شدم آقای سکی که چندی قبل از آن به ایران آمده و زبان فارسی تحصیل می‌کردند دانشجوی رشته‌ی موسیقی نیز شدند و ما با هم همکلاس شدیم. خیلی زود رابطه‌ی نزدیکی پیدا کردیم و دوستان صمیمی شدیم. خانه‌ی من در ضلع شرقی دانشگاه بود و ایشان ساکن کوی دانشگاه، نه‌چندان دور از منزل من بودند. ساعات زیادی را با هم به گفتگو و بحث درباره‌ی فرهنگ و ادبیات و موسیقی می‌پرداختیم. برای من خیلی جالب بود که می‌توانستم با کسی که از سرزمینی بسیار متفاوت از من آمده بود گفتگو کنم و ببینم که با وجود همه‌ی تفاوت‌ها گاه ارزش‌هایی انسانی و هنری با هم تلاقی پیدا می‌کنند و البته که گاه نیز بسیار متفاوت هستند. خصوصاً احترام به سنت‌ها، احترام به انجام کار درست، احترام به هرگونه دانایی، توانایی، حرفه و فن چیزهایی بودند که ما هر دو در آن همدلی داشتیم. هر دو نوعی نوستالژی ارزش‌ها و اخلاق گذشته را داشتیم. از بحث‌های ما اینطور برمی‌آمد که وجوه مشترکی چون مطلق‌گرایی، فداکاری، جوانمردی و سلحشوری با فرهنگ ژاپن پیدا کرده بودیم.

در آن زمان که کلاس ادبیات فارسی نیز با هم داشتیم آقای سکی علاقه و احترام بسیار زیادی برای شاهنامه‌ی فردوسی قائل بود و آن را یکی از بی‌نظیرترین آثار ادبی جهان می‌دانست. همینطور عشق و تعلق خاصی به خواندن و جمع کردن کتاب در هر موضوع علمی و فرهنگی و تاریخی ایران داشت که من در آن زمان فکر می‌کردم به دلیل علاقه و احترام به دانش و تاریخ است ولی رفته‌رفته متوجه شدم که علاقه‌ی ایشان فقط متعلق به مطالب کتاب نیست بلکه ایشان به کتاب به‌عنوان یک موجود و اثر هنری تعلق و دل‌بندی خاصی دارد. یادم است از همان دوران دانشجویی ایشان زمان‌های زیادی از وقت خود را در زیر و رو کردن انبار کتابفروشی‌های روبروی دانشگاه می‌گذراند و همه‌ی راسته‌ی کتابفروشان او را خوب می‌شناختند. با هنرمندان عالم کتاب و نیز صحاف‌ها دوست بود و همین باعث شد تا چند جلد از جزوه‌های من را هم یکی از دوستان صحافش به نام مرحوم حسینی جلد چرمی نفیس کرد.

۱. استاد رشته‌ی موسیقی دانشگاه تهران.

بعدها که دست روزگار من را ساکن فرانسه کرد و او به ژاپن بازگشته بود سفری به پاریس کرد و ما آنجا باز یکدیگر را پیدا کردیم. در اقامت دوهفته‌ای اش در پاریس سعی کردم میزبان و راهنمای او باشم. در آن سفر فکر می‌کنم او نه تنها علاقه‌ای به گشت‌وگذار در شهر زیبای پاریس نداشت، بلکه فکر می‌کنم احتمالاً به برج ایفل نگاه هم نکرد. ولی در عوض من که راهنمای او بودم من را در محله سن ژرمن که هر روز از آن عبور می‌کردم به جاهایی برد که هرگز به آن توجه نکرده بودم. مغازه‌هایی که در کار صحافی و فروش مصالح مربوط به آن بودند. مقداری چرم و کاغذ و غیره تهیه کرد و در آنجا بود که برای اولین بار اصطلاحاتی همچون کاغذ بدرقه، کاغذ مرمی، کاغذ ابری و غیره به گوشم خورد.

کشور ژاپن را در ایران همیشه به‌عنوان کشوری پیشرفته در تکنولوژی شناخته‌ایم و کالاهای صوتی تصویری، اتوموبیل و غیره با کیفیت بالا را نشانه‌کاربلدی ژاپنی‌های دانیم؛ من به‌وجه دیگر ژاپن، هنرهای سنتی و رزمی، تئاتر نو، کابوکی و صنعتگرانی که شمشیر، ناقوس و سفال را در مراسم آیینی و مقدس می‌سازند و گویی به همه چیز بُعدی آیینی و مقدس می‌دهند؛ از دم کردن چای گرفته تا ساختن شمشیر و کاغذ. برای این روحیه، پشتکار، خستگی‌ناپذیری و کمال‌طلبی در آقای سکی همیشه تحسین‌برانگیز و ارزشمند بوده است، چه آنجا که برای پایان‌نامه کارشناسی اش به تصحیح فصل ثانی مقاصد الالحان می‌پرداخته و چه آنجا که به یادگیری فنون ساخت هنرهای مرتبط با کتاب و مرقع می‌پرداخته است.

دوست دارم بادی هم از دانشمند و فیلسوف فقید استاد تاکاشی ایوامی (۱۹۴۰-۲۰۱۷) بکنم. دوست و هم‌خانه آقای سکی در دوره دانشجویی که به‌واسطه معاشرت با آقای سکی افتخار همنشینی ایشان نصیب شد. برای ایشان هم قلباً بسیار احترام قایل بودم و رفتار و دانش و فضیلت‌های اخلاقی او برایم بسیار آموزنده بود. یکی از نکاتی که در این دو بزرگوار دانشمند برایم جالب و ممتاز بود بی‌اعتنایی آنها به مدارج و مدارک دانشگاهی بود. هدف آنها کسب هرچه بیشتر دانش و فضیلت و مهارت بود.

از زمانی که من به ایران بازگشته‌ام (حدود ۲۵ سال پیش) آقای سکی بارها به ایران سفر کرده و کارهای خود را در مقوله نسخه‌های خطی ایرانی با کتابخانه‌های ایران و دانشمندان این رشته که - از حیطة کاری و دانش من خارج است - ادامه داده‌اند و مقالات با ارزش ایشان در مجلات تخصصی نسخه‌شناسی نامه بهارستان و بعد از آن در مجله پژوهش‌های نسخه‌شناسی به چاپ رسیده و بارها مایه مباهات و ستایش اهل فن قرار گرفته است. من فقط می‌دانم که تخصص و جایگاه برجسته ایشان باعث شده که به عنوان یکی از برجسته‌ترین‌های رشته خود در سطح جهانی به‌شمار آیند.

اکنون که به‌حق و به‌شایستگی از طرف بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، بیست و ششمین جایزه ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار به پاس نیم‌قرن تلاش و کوشش در تحصیل و پیشرفت دانش و هنر ایران به ایشان تعلق گرفته است، به‌عنوان یک ایرانی سپاسگزاری می‌شود و با ادای تبریکات صمیمانه خود، برای ایشان از خداوند تندرستی و شادکامی طلب می‌کنم.



## طرز تحقیق آقای سکی

میناکو میزونو (ژاپن)<sup>۱</sup>

نزدیک به ۵۰ سال از آشنایی من با استاد یوشیفوسا سکی می‌گذرد. از اینکه تحقیقات او در ایران گرامی داشته شده است و همچنین جهد و کوشش او، که سال‌های متمادی ادامه داشته، به ثمر رسیده است بسیار خشنودم. با توجه به شیوه تحقیقات او پیش‌بینی می‌کنم که حاصل کار او مانند رودخانه‌ای بزرگ است که در امتداد خود شاخه‌های فراوانی به وجود می‌آورد.

زندگی پژوهشی آقای سکی که از تحقیق در ادوار موسیقی ایران آغاز شد، بعد از بازگشتش به ژاپن در سال ۱۹۸۲م/ ۱۳۶۱ش به زمینه‌های مختلفی گسترش یافت. علاقه دیرینه‌اش به نسخه‌شناسی او را به مطالعه در باب صحافی، خوشنویسی، تذهیب، رنگ‌سازی، کاغذ ابری و غیره برمی‌انگیخت. او برای کسب اطلاعات در زمینه این هنرها در تعطیلات بهار و تابستان سفرهای متعددی به ایران می‌کرد. هرگاه که از ایران برمی‌گشت با خوشحالی موضوعات تازه‌ای را به همکاران هنر اسلامی توضیح می‌داد و خاطرات خوشی برای ما به‌جای می‌گذاشت.

از اواخر دهه ۱۹۹۰م گروه محققان ژاپن تحقیق جامعی را در دو مرقع سلطان یعقوب محفوظ در خزینه اوقاف طوپقاپوسرای استانبول آغاز کردند. در این تحقیق وظایف عمده را آقای سکی بر عهده داشت. این بررسی، علاوه بر معاینه اوراق و ساختمان مرقعات، آقای سکی در توضیحات آثار خوشنویسی مرقع، که بیش از هزار و چهارصد قطعه در آن مشاهده می‌شود، و نیز طریقه صحافی و دیگر آرایش‌ها و تزئینات نیز مسئولیت اصلی را داشت و در این کار بارها ما را به شگفت آورد، زیرا از تکه‌های کوچک کاغذ، که مصراعی یا بیتی روی آنها نوشته شده بود، اطلاعات تازه و بدیعی پیدا می‌کرد.

در مدت طولانی‌ای که بررسی ادامه داشت، علاقه آقای سکی از پایگاه تحقیق در مرقع به زمینه‌های مختلف فنون نسخه‌سازی گسترش یافت. عقیده او این است که بدون دانستن جزئیات فنون کتابسازی، پژوهش هنر محال است. با مطالعه متون قدیم خوشنویسی و نقاشی می‌خواهد از آنجا فنون مختلف را به‌طور واضح آشکار کند. این طرز تحقیق او برای من که در پژوهش تاریخ هنرهای زیبای اسلامی اشتغال دارم بسیار دشوار به نظر می‌رسد، اما روحیه و اخلاق او، که به‌هیچ‌وجه حاضر به منصرف شدن از هدف

۱. استاد رشته هنر اسلامی، بازنشسته دانشکده هنر دانشگاه ریو کوکو کیوتو.

اصلی کار نیست، ما را به انتظار برای نتایج ارزشمند تحقیقات او وامی دارد.

روزی آقای سکی به من گفت که می‌خواهم از شما فن خیاطی یاد بگیرم. همین‌که این حرف را شنیدم اسم احمد قره‌حصاری خوشنویس معروف قرن دهم در زمان حکومت سلطان سلیمان قانونی در امپراطوری عثمانی به خاطر آمد. درباره او گفته شده است که قبل از اشتغال در دربار سلاطین عثمانی به خیاطی شهرت فراوانی داشت. می‌گویند چنان ماهرانه می‌دوخت که جای دوخت بسیار محکم و از چشم پنهان بود و هر قدر می‌پوشیدند هرگز شکل اصلی را از دست نمی‌داد. بدین ترتیب، فن دقیق خیاطی او با شیوه خوشنویسی‌اش، که پر قدرت و صاف می‌نویسد، مطابقت دارد. علاقه آقای سکی به خیاطی شاید از ته‌دوزی صحافی شروع شده باشد. بدین علت من انتظار دارم که در دوران اقامت در ایران با خیاطی سنتی ایران آشنایی پیدا کرده باشد. همان‌طور که به‌وسیله صیقل کردن سنگ لاجورد، معلومات او در لاجوردشویی و رنگ‌های جسمی گسترش یافت، امیدوارم با این فن نیز آشنایی و در آن سررشته پیدا کرده باشد و در تحقیقات او به کار آید.





## مردی آشنا با ظرایف و دقایق موسیقی ایرانی

بهنام وادانی<sup>۱</sup>

استاد یوشیفوسا سکی را از سال ۱۳۵۶ می‌شناسم. ایشان در آن زمان به «مرکز حفظ و اشاعه موسیقی ایران» آمد و رفت داشتند، اما دوستی ما از سال ۱۳۶۸ در سفری که به ژاپن داشتم شکل اساسی گرفت. ایشان دانش آموخته رشته موسیقی از دانشگاه تهران هستند و سه‌تار را خوب می‌نوازند و با ردیف‌های سازی و آوازی موسیقی ایرانی آشنا هستند.

خاطره جالبی از ایشان به یاد دارم که نقلش خالی از لطف نیست. چندی پیش قطعه‌ای را با تار نواختم و همان قطعه را ضبط کردم و آن قطعه ضبط‌شده را برایشان پخش کردم تا بشنوند و نظر دهند. ایشان پس از شنیدن آن قطعه، به من گفتند: نوع صدایی که درآورده‌ای معلوم می‌شود که مضراب تار را با این زاویه اجرا کرده‌ای! و من از این دقت نظر حیرت کردم.

ایشان به‌جز موسیقی عملی و اجرایی، تاریخ موسیقی ایران را خوب می‌شناسند و با بسیاری از نامداران موسیقی آن‌وقت دانشگاه تهران تعامل داشته و الان نیز کم و بیش دارند.

خوشبختانه ایشان هر بار که به ایران می‌آیند، اگر فرصتی پیش آید با سه‌تار هم‌نوازی می‌کنیم. یکی از ویژگی‌های آقای سکی هوشمندی و بی‌غرضی ایشان است. مثلاً وقتی می‌خواهند یک اثر را نقد کنند، آن نقد جنبه تخریبی ندارد که فقط بگوید و ایراد بگیرد، بلکه در کنار ذکر اشکالات، محاسن کار را نیز متذکر می‌شود تا کار بی‌نقص و پخته‌تر شود.

از ویژگی‌های اخلاقی ایشان، فروتنی و خفص جناح است، به طوری که هرگاه ایشان را به‌عنوان «استاد» خطاب می‌کنند، بدون تواضع متکبرانه آلوده به نفاق می‌گوید: «این را نگوئید، من همچنان و تا آخر عمر شاگردی علاقه‌مند به دانستن و فهمیدن و کشف کردن هستم».



۱. مدرس موسیقی و نوازنده تار و سه‌تار.



---

## پیوست

تصویر مقاله «دره التاج شیرازی و شرح شرفیه»

---

## دره التاج شیرازی و شرح شرفیه

در جریان مطالعه و بررسی متن کتاب مقاصد الالحن عبدالقادر مراغی در باب خامس به مطلب جالبی برخورد کرده‌ایم. مراغی می‌گوید:

سلطان‌العلما مولانا قطب‌الدین رحمه‌الله در کتاب خود که شرح شرفیه نبشته در مبحث ثامن برین سخنان اعتراض کرده و بدین عبارت گفته که پرده در استعمال ارباب عمل بحسب استقرای نام عبارت از نفعاتی بود مرتب بترتیب محدود چنانکه بعد شریف غالباً مستغرق آنها باشد. پس او مرادف جمع باشد. لیکن بعضی از جموع را مثل گردانیده و نوروز و محیر و اصفهانک آواز خوانند و بعضی را ترکیب مانند نوع دوم از دور بزرگ گویند که آن مرکبست از اصفهان و بزرگ و مانند نوع سیم از دور بزرگ که آن مرکبست از حجازی و بزرگو گفته صاحب شرفیه در ادوار بر ترکیب اعتراض کرده و تقریر او برین وجه باید که در مثال (۳۲ ب) اول گوئیم که آن دور را بسبب ترکیب از اصفهان ذی‌الاربع و بزرگ، ذی‌الخمس مرکب می‌خوانند، پس چرا نگویند که زنگوله مرکب است از غزال و راست و ذی‌الاربع و اصفهان اصل از اصفهان ذی‌الاربع و راست ذی‌الخمس نه برین وجه که او گفته است که چرا راهوی را نگویند که مرکبست از نوروز و حجازی و زنگوله از حجازی و راست و اصفهان اصل از اصفهان و راست چه اول و دوم باطلست چه راهوی مرکبست از نوروز و حجازی نیست و نه زنگوله از حجازی و راست و همچنین ثالث الاآنک باصفهان، اصفهان ذی‌الاربع و براست، راست ذی‌الخمس خواهند و گفته پس واجب آن بودش که همه را پرده خوانند و اعتراض صاحب ادوار بحقیقت ساقطست.<sup>۱</sup>

محمدتقی دانش‌پژوه در مورد اثر مزبور قطب‌الدین که گویا شرح شرفیه است چنین می‌نویسد: "او را شرحی است بر شرفیه" از موی که در مقاصد الالحن مراغی از آن یاد شده و گویا بفارسی است و شاید هم به عربی باشد، چه شاید آن بندی که مراغی ازین

۱. باز چاپ عکسی مقاله چاپ شده در مجله آینده (به مدیریت و خواستاری استاد ایرج افشار) (برگرفته از رساله کارشناسی).

زیر نظر دکتر مهدی برکشلی. در: آینده، ش ۵-۶ (۱۳۵۹): ۳۴۰-۳۴۴.

کتاب می‌آورد از عربی ترجمه کرده باشد.<sup>۲</sup>

استادان دیگر از جمله فارمر<sup>۳</sup> H.G.Farmer، احمد منزوی<sup>۴</sup>، مجتبی مینوی<sup>۵</sup>، ذبیح‌الله صفا<sup>۶</sup>، رایت D.Wright<sup>۷</sup>، محمدتقی میر<sup>۸</sup> که در باره آثار دانشمندان قدیم فهرستی تهیه کرده‌اند و یا در مورد علامه شیرازی تحقیقاتی انجام داده‌اند در تألیفاتشان از شرح شرفیه<sup>۹</sup> علامه شیرازی ذکری به میان نیاورده‌اند.

قسمتی که مراغی از شرح شرفیه قطب‌الدین اقتباس کرده است در اصل اعتراض مولانا قطب‌الدین بر نظرات صفی‌الدین بوده و همان قسمت را محمد بن محمود آملی<sup>۹</sup> قبل از مراغی آورده ولی نامی از قطب‌الدین بهمان نیاورده است. باز مطلب دیگری در مقاصد‌الالحان فصل چهارم باب ثالث در بیان بحر آمده است که مراغی قطب‌الدین را صاحب شرح شرفیه<sup>۱۰</sup> صفی‌الدین معرفی کرده است.

آیا در حقیقت همانطوریکه مراغی می‌گوید قطب‌الدین شیرازی، شرفیه<sup>۱۰</sup> صفی‌الدین ارموی را شرح کرده است؟ اگر شرح کرده باشد تاکنون آن اثر بدست ما رسیده یا از بین رفته است؟

\* \* \*

- باتوجه به نکات فوق از کتاب درة التاج مولانا قطب‌الدین در بخش موسیقی که تنها اثر بازمانده<sup>۱۱</sup> اوست نتیجه قابل ملاحظه‌ای بدست آورده‌ایم و آن عبارت است از:
- ۱ - عبارتی که مراغی از مبحث ثامن کتاب موسیقی علامه شیرازی که شامل شرح شرفیه است آورده است عیناً در خاتمه مقاله<sup>۱۱</sup> چهارم در مبحث هشتم بخش موسیقی کتاب درة التاج نیز یافت می‌شود.
  - ۲ - مطالبی که در مقاصد‌الالحان در فصل چهارم باب ثالث در بیان بحر آمده مبنی بر اینکه مراغی قطب‌الدین صاحب شرح شرفیه میدانند و در صفحه قبل اشارتی نیز به آن رفته است باز در فصل چهارم مقاله<sup>۱۲</sup> چهارم بخش موسیقی درة التاج آمده است.
  - ۳ - صاحب درة التاج در هیچ‌جا اشاره‌ای به شرح شرفیه<sup>۱۳</sup> صفی‌الدین ارموی نکرده است.
  - ۴ - قطب‌الدین شیرازی به‌کرات صفی‌الدین را صاحب شرفیه خوانده است نه صاحب ادوار و چنین بنظر می‌رسد که مطالب خود را از شرفیه گرفته است. برای روشن ساختن نکات ذکر شده بهتر است مطالب رساله<sup>۱۴</sup> شرفیه و بخش موسیقی درة التاج باهم مقایسه شود.

- رساله<sup>۱۳</sup> شرفیه
- المقالة الاولى - في الكلام على الصوت و لواحق و ذكر شكوك و ارقه على ما قبل فيه .
- درة التاج
- مقاله اول - در معنی صوت و لواحق آن و ذکر شکوک که بعضی از متأخران براقوال متقدمان در آن باب ایراد کرده اند و جواب آنها .
- المقالة ثانية - في حصر نسب الاعداد بعضها على بعض فاستخراج الابعاد ونسبها المستخرجه في نسب مقاديرها و مراتبها في التلايم و التنافر و اسبابها الموضوعة فيها .
- مقاله دوم - در حصر نسبت اعداد و استخراج ابعاد و نسب آنها که تابع نسبت مقادیر اوتار بود و مراتب ابعاد در تلايم و تنافر و اسامی هر یک .
- المقالة ثالثة - في اضافات الابعاد بعضها الى بعض و فصل بعضها عن بعض و استخراج الاجناس .
- مقاله سیم - در اضافات ابعاد بیکدیگر و فصل بعضی از بعضی و تقسیم آن باقسام متساوی و استخراج ابعاد لحنی از ابعاد وسطی و بیان اصول انواع جموع .
- المقالة الرابعة - في ترتيب الاجناس في طبقات الابعاد العظمى و ذكر نسبتها و اعدادها .
- مقاله چهارم - در ترتیب اجناس در طبقات ابعاد عظام و ذکر نسبت و اعداد آن .
- المقالة خامسة - الایقاع و نسب ادواره و الاشارة الى کیفیت استخراج الالحان بالصناعة العملية .
- مقاله پنجم - در ایقاع و ادوار آن و اشارت به کیفیت صوغ الالحان .

از مطالب مذکور برمی آید که ظاهراً این دو رساله بسیار به هم شباهت دارند و از مطالعه هر دو رساله روشن شده است که قطب‌الدین شیرازی در رساله خود بارها صفی‌الدین ارموی را بعنوان صاحب شرفیه معرفی کرده و از این اثر مطالبی هم اقتباس کرده است و بسیاری از شکل‌های انتها و فواصل و گامها نیز که در درة التاج و شرفیه نشان

داده شده است یکسانند. ازین رو شاید دو رساله<sup>۱۳</sup> مذکور به هم دیگر ارتباط داشته باشند.

\*\*\*

ضمناً لازم به یادآوری است که نسبت دادن رساله‌ای به رساله<sup>۱۴</sup> دیگر چندان آسان هم نیست. زیرا در قدیم معمول بود که محققان تألیفات مهم متقدمان را مد نظر قرار داده و بر آن شرح و تحشیه می‌کرده‌اند که نمودار تتبع و تفحص و خلاقیت آنها بوده است. در نتیجه ظاهراً آثار آنها به هم دیگر مشابهت پیدا می‌کند و گاه برای شرح نام دیگر گذاشته می‌شود، مانند زبده<sup>۱۵</sup> الادوار مراغی که شرح ادوار صفی‌الدین است، ولی در بعضی موارد از ارزش علمی خاصی برخوردار می‌شود.

مثلاً اگر تمام تألیفات فارسی مراغی<sup>۱۶</sup> از جمله جامع‌الالحان، مقاصدالالحان و زبده<sup>۱۷</sup> الادوار با ادوار صفی‌الدین و قسمت موسیقی دره<sup>۱۸</sup> التاج مقابله شود می‌توان اغلب مطالب مراغی را به آنها نسبت داد. نیز آغاز و انجام و بسیاری از مطالب در سه اثر مذکور مراغی یکسان بوده است.

با این حال تمام تألیفات فارسی مراغی از نظر علم موسیقی ایران به دلایل مذکور، مهمترین آثار به‌شمار می‌رود، چون او هم مانند سایر محققان آثار متقدمان را مطالعه نموده و در علم موسیقی سرآمد زمان شده بود و حاصل مطالعات او همان سه اثر مزبور است.

\*\*\*

از بحث‌های فوق این احتمال تقویت می‌شود:

- ۱ - مراغی رساله<sup>۱۹</sup> موسیقی دره<sup>۲۰</sup> التاج را همان شرح شرفیه<sup>۲۱</sup> صفی‌الدین میدانست.
- ۲ - در مورد یکی بودن رساله<sup>۲۲</sup> موسیقی دره<sup>۲۳</sup> التاج و شرح شرفیه همه<sup>۲۴</sup> صاحب‌نظران آن آن زمان به توهم افتاده بودند.

- ۳ - قطب‌الدین رساله<sup>۲۵</sup> دیگر به نام شرح شرفیه نوشته است که با قسمت موسیقی دره<sup>۲۶</sup> التاج شباهت بسیار دارد که متأسفانه تاکنون بدست نیامده است.

از نتایج فوق چنین برداشت می‌کنیم:

هرگاه نتیجه<sup>۲۷</sup> شماره<sup>۲۸</sup> ۱ یا ۲ حقیقت داشته باشد (در حالیکه علامه<sup>۲۹</sup> شیرازی بخش موسیقی دره<sup>۳۰</sup> التاج را بعنوان شرح شرفیه عرضه نکرده باشد) نکته<sup>۳۱</sup> مهم اینست که عبدالقادر مراغی که از بزرگترین صاحب‌نظران موسیقی ایرانی است آن بخش را شرحی از شرفیه پنداشته است.

اگر نتیجه<sup>۳۲</sup> شماره<sup>۳۳</sup> ۲ باستناد مشابهت‌هایی که شرح شرفیه<sup>۳۴</sup> مولانا قطب‌الدین با

مقالات موسیقی درة التاج دارد در نظر بگیریم شاید بتوان در بعضی موارد قسمت موسیقی درة التاج را بجای شرح شرفیه مورد استفاده قرار داد و بخصوص با توجه باینکه کتاب شرح شرفیه به فارسی پیدا نشده است قسمت موسیقی درة التاج بسیار قابل ملاحظه است. باشد که روزی رساله موسیقی به نام شرح شرفیه از قطب‌الدین شیرازی بدست ما برسد.

\*\*\*

### پاورقی

- ۱- ص ۶۰-۵۹ مقاصدالالحان بتصحیح تقی بهنش، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.
- ۲- ص ۱۳۰ نمونه‌ای از فهرست آثار دانشمندان ایرانی و اسلامی در غنا و موسیقی، فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵.
- ۳- The Sources of Arabian Music. Leiden 1965, p. 51
- ۴- فهرست نسخه‌های خطی فارسی، جلد پنجم.
- ۵- نقد حال، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۱، ص ۲۸۶-۳۴۴.
- ۶- تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات دانشگاه.
- ۷- The Modal System of Arab abd Persian Music A.D. 1250-1300. Oxford 1978
- ۸- شرح حال و آثار علامه قطب‌الدین محمودبن مسعود شیرازی، دانشگاه شیراز، ۱۳۵۶.
- ۹- ص ۱۰۱ نفایس‌الفنون فی عرابی‌العمون، جلد سوم، تهران، ۱۳۷۹.
- ۱۰- ص ۵۴ مقاصدالالحان، چاپ دوم.
- ۱۱- ص ۱۱۶ درة التاج، بخش دوم، وزارت فرهنگ، ۱۳۲۲.
- ۱۲- ص ۸۵ درة التاج، بخش دوم.
- ۱۳- نسخه کتابخانه ملی تهران، شماره ۱/۱۵۵۶.
- ۱۴- عبدالقادر مراغی کتاب ادوار صفی‌الدین ارموی را به ترکی ترجمه کرده است اما این اثر خارج از این بحث است.



---

چند عکس از استاد سکی  
و نمونه‌هایی از آثار هنری او

---





تهران: کوی دانشگاه تهران، ساختمان ۳۵۰ نفری، بهار ۱۳۵۰.  
 ایستاده از راست: مرحوم فیاض احمدخان (پاکستانی - ساکن کنیا) - اجود (عراقی) - مرحوم ویچک میخالاک (لهستانی) - یوشیفوسا سکی - ناشناخته (عراقی) - نامعلوم و ناشناخته.  
 نشسته از راست: فرانسیس ریشار (فرانسوی) - لوزی المحمد (مراکشی) - میرچا لازرسکو (رومانی)  
 عکس از: شادروان پروفیسور تاکاشی ایوامی، با دورین شخصی یوشیفوسا سکی (عکس از مجموعه شخصی پروفیسور فرانسیس ریشار - پاریس).



پاریس، ۱۳۶۱.  
 از سمت راست: شادروان پروفیسور تاکاشی ایوامی (۱۹۴۰-۲۰۱۷)، خانم ای گاتا، داریوش طلایی، یوشیفوسا سکی، مایاکو ایوامی (همسر مرحوم ایوامی). (عکس التفاتی استاد داریوش طلایی).



استانبول، ۲۰۰۳، موزه طویقاپوسرای؛ مدیران پروژه بررسی مرقع سلطان یعقوب.  
از راست: پروفسور دکتر میناکو میزونو (متخصص هنر اسلامی و مدیر پروژه)؛ یوشیفوسا سکی؛ پروفسور دکتر فیلیز چاغمن (متخصص  
هنر اسلامی - ایرانی، رئیس پیشین موزه طویقاپوسرای استانبول) (عکس التفاتی خانم پروفسور میزونو - ژاپن).



تهران، ۱۳۸۹، دفتر مجله نامه بهارستان.



توکیو، ۱۳۷۷، رستوران ایرانی علاءالدینی.

از سمت راست: دکتر محمدرضا شفیعی کلدکنی، یوشیفوسا سکی، شادروان پروفیسور تاکاشی ایوامی، نفر ایستاده در پشت از استادان دانشگاه توکیو.



تهران، مرداد ۱۳۹۷؛ کنار مخزن نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، اولین روز کاری استاد سکی در خصوص بررسی نسخ هنری و مرقعات کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (عکس از دکتر رسول جعفریان).



مشهد، ۱۳۹۰.

یوشیفوسا سکی و دکتر محمدجعفر یاحقی



اصفهان، ۱۳۹۳؛ مهمانسرای دانشگاه اصفهان.



اصفهان، ۱۳۹۳؛ دانشگاه هنر اصفهان؛ مشغول ایراد سخنرانی درباره شیوه زرافشانی در مرقدات سلطان یعقوب.







اصفهان، ۱۳۹۳؛ کارگاه کاغذسازی سنتی خانم سعیدی.  
از سمت راست: دکتر جلیل جوکار، یوشیفوسا سکی، دکتر فریبا سعیدی.

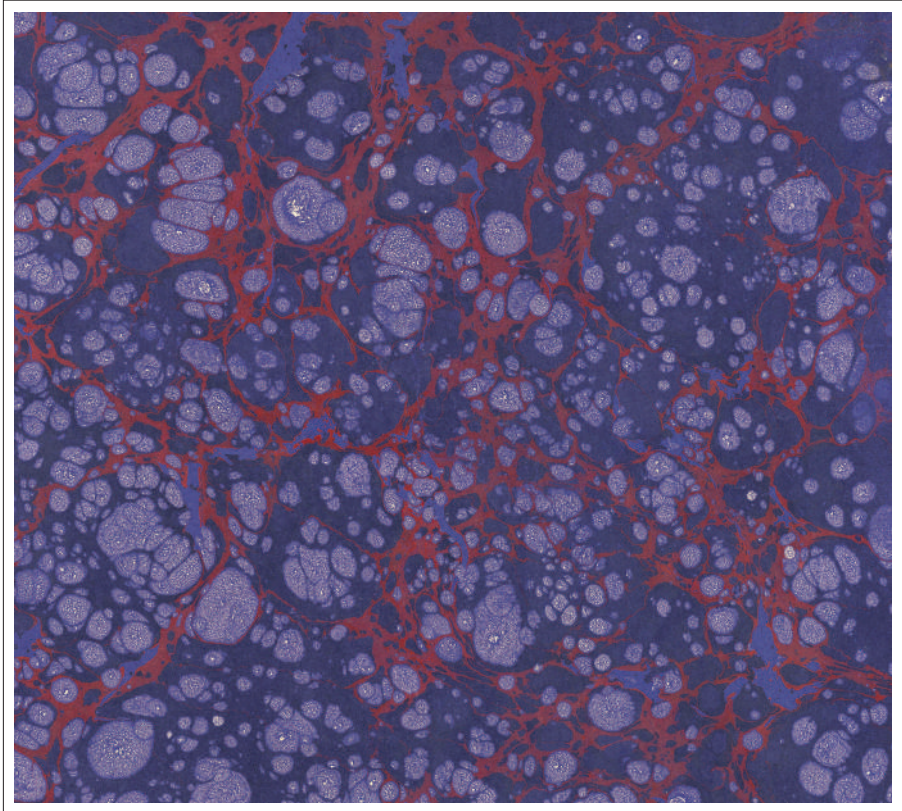


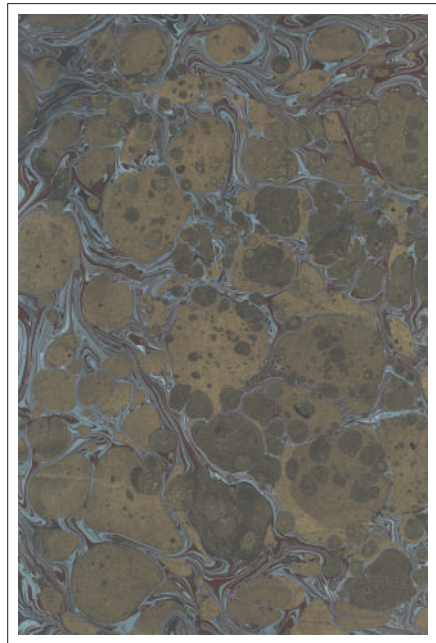
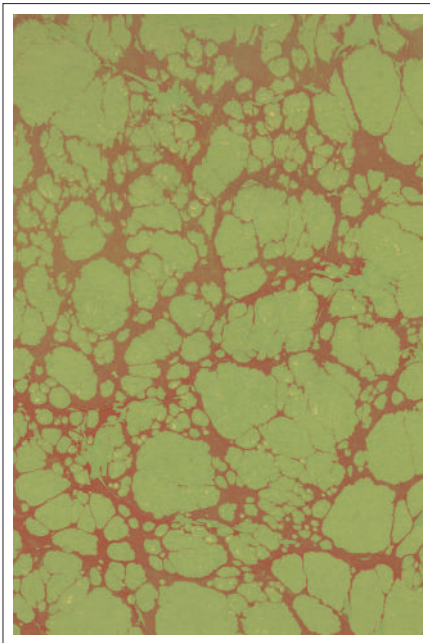
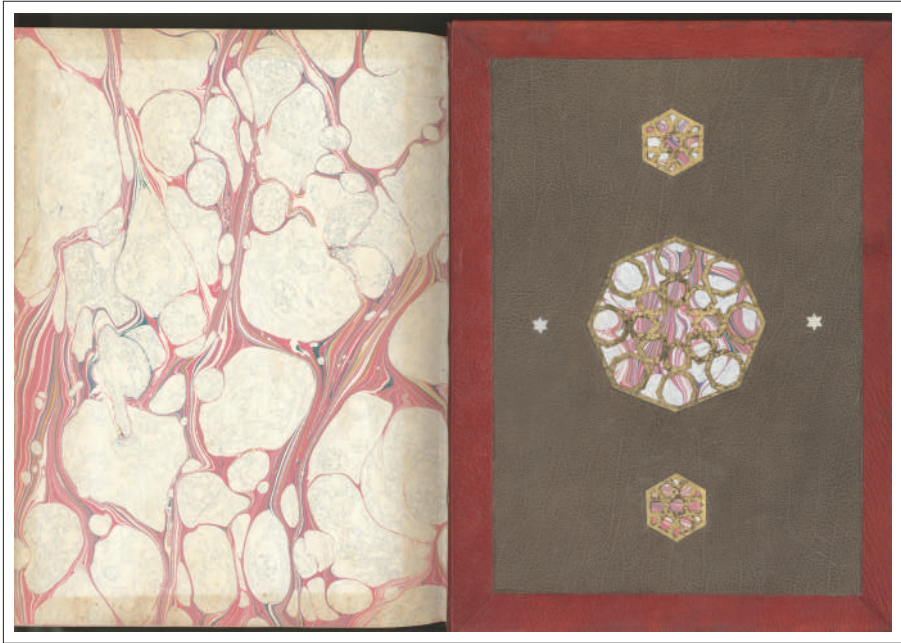
اصفهان، ۱۳۹۳؛ میدان نقش جهان، یوشیفوسا سکی و نادر مطلبی کاشانی.













connaissance de l'école de Hérat, s'est trouvé dispersé, s'il en subsiste des pages et comment elles ont été transmises...

Les découvertes faites par Yoshifusa Seki sur les milieux du *kitabkhāna* à l'époque timuride et aq-qyunlu nous font pressentir que l'énigme pourrait un jour être résolue...



de la première moitié du XV<sup>e</sup> siècle portait un frontispice enluminé avec une inscription dont Yazdī avait rédigé le texte.

Le petit *dibāča* du « Muraqqa' de Behzād » nous aurait sans doute permis – si le contenu de l'album lui-même nous était connu - de compléter très utilement notre connaissance de la figure du célèbre peintre et *kitābdār*. Il permet aussi de relancer le débat sur la biographie du peintre et sur la date de son départ pour Tabriz lorsqu'il fut nommé « prévôt » (*kalāntar*) des artistes du royaume safavide. Il semble en effet qu'il était resté à Hérat durant toute la période où Tahmāsp en était gouverneur, et donc jusqu'en 1522 ou même jusqu'en 1524 date de son couronnement<sup>3</sup>. Non datée, cette préface ou *dibāča* pourrait être des alentours de 1520.

Il est fort probable qu'un certain nombre des pièces du muraqqa' de Behzād se retrouvent aujourd'hui dans le muraqqa' Gulshan, le prestigieux album constitué dans l'Inde moghole aujourd'hui conservé au Palais de Gulistan de Téhéran. Ce pourrait être le cas de la fameuse peinture représentant un jardin, que l'artiste a signée. Mais, outre les œuvres de Behzād, il devait y avoir d'autres œuvres peintes par d'autres artistes. Quelles étaient-elles? Que sont-elles devenues? Furent-elles emportées à Bukhara par Ubayd-ullah Khan? .

S'agissant des calligraphies, dont la présence est largement évoquée dans cette préface, on peut aussi se demander quel fut leur sort. Et dès lors se demander si certaines pièces n'auraient pas trouvé par la suite place dans le magnifique muraqqa' d'Ardabil, recueil de calligraphies venant pour la plupart de Hérat, qui est aujourd'hui conservé sous la cote Dorn 147 à la Bibliothèque nationale de Saint-Pétersbourg.

On trouve dans le recueil Dorn 147 nombres d'œuvres de calligraphes qui vécurent à l'époque de Behzād, comme Yārī Muzahhib, mais beaucoup d'autres sont postérieures à 1520 et il n'y a aucune des peintures dont la préface évoque la présence. Même si telle ou telle pièce pouvait en venir, ce n'est certes pas là le Muraqqa'i mawqi'...

Il faut donc espérer que la découverte de nouveaux indices permettra de déterminer dans quelles conditions cet album, témoin essentiel de notre

---

3. C'est la position adoptée par Sheila R. Canby dans *Hunt for Paradise, Court Arts of Safavid Iran 1501-1576*, Milan, Skira, 2003, p.80.

notamment sous les Shaïbanides de Bukhara.

Le recueil de *Munša'at* n° 1862 de la Bibliothèque nationale du Tadjikistan renferme des lettres officielles et différents documents destinés à servir de modèles et à garder la mémoire de l'activité d'un *munšī* inconnu, probablement de l'entourage des Timourides. Ce recueil semble constitué à l'époque de Zahīr al-Dīn Muhammad Bābur (1530 – 1483), dont la vie est alors étroitement liée à l'histoire de l'Asie centrale. C'est certainement là qu'ont du être composées ou rassemblées la plupart des pièces qui composent ce recueil de *Munša'at*.

Dans ce ms. n1862° on trouve en effet, après la copie d'une pièce concernant le renoncement au vin selon Burhān al-Dīn Kirmānī – le médecin d'Uluğ Bēg, mort en 1449 -, au milieu d'autres documents de types divers, le texte d'une «préface», qui est - dans le manuscrit lui-même - nommée muqaddima. Cette préface est destinée à constituer le *dibāča* d'un album qui, visiblement, renfermait ou devait renfermer des calligraphies et des peintures.

Cet album ou *muraqqa'*, regroupant apparemment des pièces d'artistes divers, semble avoir porté le nom de *Muraqqa'i mawqi'* et il aurait été constitué, comme le titre de la pièce l'indique, par Kamāl al-Dīn Behzād, tandis que la préface était ajoutée par un *munšī*, très probablement à Hérat. Le nom de l'artiste Behzād apparaît d'ailleurs à plusieurs reprises dans le texte lui-même, sous la forme Behzād ou Kamāl al-Dīn Behzād, accompagné d'épithètes fort élogieuses et il est comparé à *Mānī*.

En voici l'incipit :

مرقع موقع که جامع آن مظهر صور رشد و رشاد استاد بهزادست نویسد:  
نقاش ازل گشاد چون چهره مهر      آراست مرقعی از اوراق سپهر  
تصویر در آن نمود بی رنگ و قلم      چندین صنم جلوه گر روشن چهر  
چون ارادت کامله مصور بیچون و مشیت شامله صانع کن فیکون به ایجاد صور کارخانه بوقلمون متعلق  
شده، چهره گشای عنایت ازل بقلم مکرمت لم یزل ...

La pratique de constituer des *muraqqa'*<sup>22</sup> semble avoir été déjà bien connue à l'époque timouride. Même si ces *muraqqa'* ne sont pas parvenus jusqu'à nous, car les albums ont changé de mains et leur contenu s'est trouvé dispersé, on sait par un petit poème de Šaraf al-Dīn 'Alī Yazdī - publié par Iradj Afšār - qu'un *muraqqa'*

2. Davi d.J. Roxburgh, *The Persian album, 1400-1600: from dispersal to collection*, New Haven : Yale University Press, 2005, xi-377 p. ; ill. en noir et en coul.

## Retrouver le « muraqqa' de Behzād » ?

---

Francis Richard (Paris)

Cette petite note dédiée à notre collègue et ami Yoshifusa Seki n'a pas d'autre ambition que d'attirer l'attention sur les questions que pose un document passé relativement inaperçu des chercheurs. Notre collègue Yoshifusa, codicologue averti, historien de la calligraphie et musicien est devenu un savant et un maître renommé. Notre amitié remonte à la lointaine époque où, en 50-1349=(1971-1970), nous avons été étudiants à l'Université de Téhéran et voisins à la cité universitaire du Kuy-e Daneshgah. Yoshifusa était déjà un musicien hors pair et il découvrait avec passion le monde de la littérature et de la calligraphie. J'ai suivi avec admiration ses travaux, toujours extrêmement originaux et précis, envié ses découvertes, à Istanbul ou en Iran, et admiré les résultats de ses recherches. Je suis très heureux de pouvoir lui exprimer toute mon amitié et lui adresser tous mes souhaits, car nos centres d'intérêt ont toujours été fort voisins. J'ai même toujours éprouvé une secrète jalousie pour son talent, car il est à la fois un historien d'art averti et un véritable lettré, au sens le plus noble du mot.

Bien qu'il ait été publié par Ebadollah Bahari<sup>1</sup> dans son livre sur Behzād, le document que je veux évoquer n'a certainement pas été assez pris en compte. Le texte en question, une sorte de *dibača*, se retrouve dans quelques recueils de *Munša'āt* dérivant probablement tous d'un même florilège de textes composés par des *munšī* timourides. Nous en avons d'ailleurs récemment retrouvé une copie dans un recueil conservé à la Bibliothèque nationale du Tadjikistan (anciennes bibliothèque Ferdowsi), ce qui atteste de la diffusion de ce texte en Asie centrale,

---

1. Ebadollah Bahari, Bihzad, *Master of Persian Painting*, London, Tauris, 1996.

関喜房氏の研究姿勢

関氏を20代からほぼ50年間にわたり知る者として、近年イランで彼の学術研究が評価されていることを聞くことに喜びを禁じ得ない。また長年にわたり地味な研究を続けてきた関氏の努力が実を結び始めたことは、彼の研究姿勢からして、大河の支流が網目状に枝分かれしていくように、さらなる新たな研究へと繋がるのが予見され、楽しみである。

イラン音楽理論の研究から始まった関氏の研究生活は、1980年代日本に帰国後、いくつかの新たな分野に展開を見せた。書誌学へ関心は、関氏を製本、書道、タズヒブ、エブルー等々の技術探求へと導いた。夏休みを利用してイランに行くたびに新たな技術を習得して嬉々として研究仲間たちにそれを披露する彼の姿は私たちの記憶から消えることがないであろう。

1990年代末から日本の研究グループによって始められたトプカブ宮殿所蔵のスルタン・ヤアクブ・バクの2冊のムラッカアの総合研究で、関氏は中心的な役割を担った。2冊のムラッカアの紙葉、装丁、作品の調査はもとより、総合カタログでは、1400点を超える書の作品の解説を担当した。小さな断片に書かれた短い書の出典を見つけ出して、私たちに驚かせたことも一度や二度ではなかった。長い年月をかけたこの研究期間中も関氏は、ムラッカア研究から発する新たな研究へと邁進を続けた。技術を知らずして研究は不可というのが関氏のモットーである。画論を読んで、そこから技術を学ぼうとする。美術史を研究する私から見るとそれは、水墨で描かれた深山を見て、その大気を肌で感じる如くに難しい事であると思うが、関氏の執拗なまでの探求心は、文字で書かれた文脈と技術を結び付けることを可能にするかもしれないという期待感を抱かせる。

関氏が私に裁縫を習いたいと言ったことがあった。とっさにオスマン帝国スレイマン一世

の治世16世紀に活躍した能書家カラ・ヒサーリーを思った。彼は伝承によれば宮廷書家となる前に縫物師として名を馳せた人物で、その縫目は固く、目に見えず、服は着崩れることがなかったといわれ、その技法は精緻にしてしっかりと彼の書体にも通じると言われる。関氏の縫物への関心は製本などで培われた縫いという技術に発しているのだろうが、その縫いの技術の習得が彼の研究の中でどのように生かされるかが楽しみである。ちなみに私はミシンを使用しての洋裁はできても縫物はできないので、彼がイランの伝統的な縫いの技法を習得することをひそかに期待している。



## Recipients and Dates of the Awards

1. 1989 Dec. 19 **Nazir Ahmad** India: Aligarh University
2. 1990 Dec. 19 **Gholamhossein Yousefi** Iran: Ferdowsi University (Mashhad)
3. 1990 Oct. 23 **Amin Abdolmajid Badawi** Egypt: Ein al-Shams University (Cairo)
4. 1991 Dec. 19 **Mohammad Dabirsiyaghi** Iran: Dehkhoda Institute (Tehran)
5. 1991 Dec. 19 **Zohuruddin Ahmad** Pakistan: Punjab University
6. 1998 May 2 **Zhang Hong-nein** China: Peking University
7. 1997 Mar. 13 **Kamaluddin Aini** Tajikistan: Tajikistan Academy of Science
8. 2001 Mar. 1 **Manuchehr Sotoudeh** Iran: University of Tehran
9. 2001 Oct. 6 **Clifford Edmund Bosworth** England: Manchester University
10. 2003 Sep. 15 **Abdolhossein Zarrinkoub** Iran: University of Tehran
11. 2003 Sep. 15 **Fereydoun Moshiri** Iran: Prominent Persian poet
12. 2003 Nov. 22 **Tsuneo Kuroyanagi** Japan: Tokyo University
13. 2004 June 22 **Richard Nelson Frye** United States: Harvard University
14. 2006 May 31 **Hans de Bruijn** Holland: University of Leiden
15. 2006 Dec. 19 **Najib Mayel Heravi** Afghanistan: Researcher and editor
16. 2007 June 20 **Charles-Henri de Fouchecour** France: University of Paris III
17. 2008 Dec. 28 **Badrozzaman Gharib** Iran: University of Tehran
18. 2010 June 10 **Bert G. Fragner** Austria: Institut für Iranistik (Wien)
19. 2011 May 12 **Ahmad Monzavi** Iran: Cataloguer
20. 2011 Dec. 3 **Angelo Michele Piemontese** Italy: University of Rome
21. 2013 Dec. 19 **Ahmad Eghtedari** Iran: Scholar
22. 2014 Dec. 19 **Mohammad Ali Movahhed** Iran: Scholar
23. 2016 Oct. 1 **Amir Houshang Ebtehaj (Sayeh)** Iran: Prominent Persian poet
24. 2017 July 4 **Gilbert Lazard** France: University of Paris III
25. 2018 June 19 **Ali Ashraf Sadeghi** Iran: University of Tehran
26. 2019 June 14 **Youshifusa Seki** Japan: Tokai University

## **Provisions Concerning Literary and Historical Awards**

### **Article 34 of the first endowment document**

Should there be a considerable increase in the income of the Foundation, the endower or the endowment's board of trustees may use some of the funds as prizes to encourage scholars, researchers, authors, and poets in their works – particularly those who have published their works in the journal, *Ayandeh*. Devoting part of the income of the foundation to award such authors and poets who take part in, and succeed in literary competitions encourages them to compose works of a nationalist and social character. Management of such affairs is the responsibility of the endower during his lifetime. He will carry out this duty in consultation with experts of his acquaintance. Following his death, this task is assigned to a panel of six of which two thirds may be member of the board of trustees of the endowment, and one third may be members of the editorial board of the *Ayandeh* publishing firm, or alternatively, may be chosen from among individuals who are selected by these two entities.

### **Article 5 of the fifth endowment document**

Due to the dissolution of the *Ayandeh* publishing firm, all the rights and duties that were assigned to it with respect to the dispersing of awards in article 34 of the first endowment document (dated Dey 1337/ January 1959), are hereby transferred to the endower and to the board of trustees, who may rely on the advice of experts in the field.

### **Endower's note**

Awards: Awards that are administered by this endowment are, like its other affairs, geared to its primary goal of promoting national unity through support of the Persian language. In other words, books, treatises, articles, and poems that may be composed with this goal in mind, be they in Persian or in other languages, and be they authored by Iranians or other nationals, in Iran or abroad, qualify for nomination. A set of rules and regulations should be prepared for this purpose. I briefly list the principles features of these rules ... .

**Dr. Mahmoud Afshar**  
**Gras, 4 August 1978**

Literary and Historical Award of  
Dr. Mahmoud Afshar Yazdi's Foundation

## Youshifusa Seki



Friday, 14 June 2019

Dr. Mahmoud Afshar Yazdi's Foundation – Persian Language center